پیام

امام امیرالمؤمنین (علیه السلام)

تألیف

آیت الله العظمی ناصر مکارم شیرازی

جلد پنجم

خطبه ۱۴۹[1]

وَمِنْ كلام لَهُ عَلَيْهِ السَّلامُ

قبل موته

از سخنان امام (علیه السلام) است که پیش از فرا رسیدن مرگش ایراد فرموده.

خطبه در یک نگاه

همان گونه که در شرح اسناد خطبه آمده است امام (علیه السلام) این سخنان را زمانی بیان فرمود که در بستر شهادت افتاده بود، هم در نظر داشت وصیّت کند و هم می خواست به همگان پند و اندرز دهد.

در حقیقت این خطبه، از **سه بخش** تشکیل یافته است **بخش اوّل** درباره مرگ است که هیچ کس توان فرار از آن را ندارد و زمان و مکان آن، بر هیچ کس معلوم نیست.

---

۱. «**سند خطبه**»

مرحوم «**کلینی**» این خطبه را با کمی تفاوت در کتاب «**کافی**» جلد ۱ صفحه ۲۹۹ آورده و همچنین «**مسعودی**» در «**مروج الذهب**» به صورت مختصرتر و «**ابن عساکر**» در کتاب «**مقتل امیرالمؤمنین**» و همگی بر این نظر اتفاق دارند که این خطبه بعد از ضربت «**ابن ملجم**» و قبل از شهادتِ مولا واقع شده است و از آن جا که در بخش نامه های «**نهج البلاغه**» نامه ۲۳ قسمت مهمی از این خطبه آمده است نویسنده مصادر نهج البلاغه اسناد این خطبه را در آن جا ذکر کرده است. (مصادر نهج البلاغه، جلد ۳ صفحه ۲۴۷).

بخش دوّم وصیّت کوتاه و گویا بسیار پر محتوایی است، که امام (علیه السلام) از خود به یادگار گذاشته، وصیّتی که دل ها را به خود جذب می کند و مسیر آینده را روشن می سازد.

در **بخش سوّم** درسهای عبرتی را که مردم می توانند از شهادت آن حضرت بگیرند بیان می فرماید و در ضمن، این حقیقت را گوشزد می کند که وقتی من از میان شما بیرون بروم، و دیگری بر جای من بنشیند متوجه خواهید شد که من که بودم ؟ و چه می خواستم ؟ و چه در دل داشتم ؟

j j j

بخش اوّل

أَيُّهَا النَّاسُ، كُلُّ امْرِىء لاَق مَا يَفِرُّ مِنْهُ فِى فِرَارِهِ. الاجَلُ مَسَاقُ النَّفْسِ. وَالْهَرَبُ مِنْهُ مُوَافَاتُهُ. كَمْ أَطْرَدْتُ الأَيَّامَ أَبْحَثُهَا عَنْ مَكْنُونِ هذَا الأَمْرِ، فَأَبَى اللهُ إِلاَّ إِخْفَاءَهُ. هَيْهَاتَ ! عِلْمٌ مَخْزُونٌ !

ترجمه

ای مردم ! هر کس از آنچه فرار می کند، در همان حال فرار به آن می رسد ! «**اجل**» سرآمد زندگی و پایان حیات است، و فرار از آن، رسیدن به آن است ! چه روزهایی که من به بحث و کنجکاوی از اسرار و باطن این امر (پایان زندگی) پرداختم، ولی خداوند جز اخفای آن را نخواسته است.

هیهات ! این علمی است پنهان، (و مربوط به ذات پاک خداوند).

شرح و تفسیر

فرار از مرگ ممکن نیست !

امام (علیه السلام) در این بخش از خطبه، بر این امر تأکید می کند که نه تنها فرار از مرگ ممکن نیست، بلکه انسان در حال فرار، به استقبال مرگ می رود می فرماید : «ای مردم ! هر کس از آنچه فرار می کند، در همان حال فرار به آن می رسد !، «**اجل**» سرآمد زندگی و پایان حیات است، و فرار از آن، رسیدن به آن است !» **(أَيُّهَا النَّاسُ، كُلُّ امْرِىء لاَق مَا يَفِرُّ مِنْهُ فِى فِرَارِهِ. الاجَلُ مَسَاقُ[1] النَّفْسِ. وَالْهَرَبُ مِنْهُ مُوَافَاتُهُ).**

---

۱. «مساق» مصدر میمی یا اسم مکان از مادّه «سوق» است و به معنی مقصدی است که انسان به آن می رسد یا به تعبیر دیگر پایان راه است.

در این که، چگونه فرار از مرگ سبب ملاقات آن می شود شارحان «**نهج البلاغه**» تفسیرهایی دارند.

بعضی می گویند : منظور از این جمله که : «هر کس از مرگی که فرار می کند، در همان حال فرار به آن می رسد» این است : هنگامی که اجل فرا رسد و فرمان حرکت از دنیا از سوی خداوند صادر شود، حتی داروها نتیجه معکوس می دهند سرکه انگبین، صفرا می افزاید و آنچه در حال عادی شفابخش بود، سبب مرگ می شود.

این احتمال نیز در تفسیر جمله بالا داده شده که، انسان زمانی را که برای درمان در چنین حالات صرف می کند او را به پایان عمرش نزدیکتر می سازد[۱].

و به تعبیر دیگر بسیار دیده شده، انسان از همان چیزهایی که می ترسد، به آن گرفتار می شود و از چیزی که فرار می کند، به آن می رسد و طبق این تفسیر، حکم بالا یک حکم کلی نیست بلکه یک حکم غالبی است.

سپس می افزاید : «چه روزهایی که من به بحث و کنجکاوی از اسرار و باطن این امر (پایان زندگی) پرداختم، ولی خداوند جز اخفای آن را نخواسته است، هیهات ! این علمی است پنهان، (و مربوط به ذات پاک خداوند) » **(كَمْ أَطْرَدْتُ[۲] الأَيَّامَ أَبْحَثُهَا عَنْ مَكْنُونِ هذَا الأَمْرِ، فَأَبَى اللهُ إلاَّ إخْفَاءَهُ. هَيْهَاتَ ! عِلْمٌ مَخْزُونٌ).**

j j j

سؤال :

---

۱. شرح نهج البلاغه «**ابن میثم بحرانی**» و «**منهاج البرائه خویی**» (رحمه الله).

۲. «**اطردت**» از مادّه «**طرد**» به معنی کنار زدن است و جمله «**اطردت الأيام**» مفهومش این است که روزها را یکی بعد از دیگری کنار زدم.

در این جا سؤالی مطرح شده است و آن این که : طبق اخبار زیادی که از امیرمؤمنان علی (علیه السلام) رسیده آن حضرت هم زمان مرگ خودرا به خوبی می دانست، و هم قاتل خودرا می شناخت، و در شب شهادت، پیوسته به فرزندانش خبر می داد، و حتی در اثنای همان ماه «**رمضان**»، که در آن شهید شد با تعبیرات مختلفی اشاره به زمان شهادت خود کرد، حتی از روایت معروفی که در «**کافی**» نقل شده، بر می آید که مرغان خانگی حضرت، نیز خبر دار بودند، با این حال چگونه امام (علیه السلام) می فرماید : که جز خدا کسی از اجل انسانها با خبر نیست ؟[1].

پاسخ :

بعضی به استناد پاره ای از روایات[2]، معتقدند، حالات معصومین (علیهم السلام) و اولیاء الله مختلف است، گاه به اراده پروردگار همه چیز را می دانند، و گاه به اراده حق، مسائلی از آنها پنهان می شود، حتی ممکن است لحظه ها، متفاوت باشد، «**یعقوب**» پیامبر (صلی الله علیه وآله) بوی پیراهن «**یوسف**» را از فاصله دور (از مصر) شنید، ولی او را در چاه «**کنعان**» نزدیک خود، ندید !

این احتمال نیز وجود دارد که آنچه را امام (علیه السلام) در بالا می فرماید : یک قانون کلی درباره اجل و سرآمد زندگی همه انسانها باشد، ولی این قانون کلی مانند همه قوانین کلی، استثنائاتی دارد، چه مانعی دارد که بعضی از اولیاء الله به فرمان خدا و تعلیم او، لحظه مرگ خود را بدانند.

در این جا **نکته سوّمی نیز** وجود دارد و آن این که : علوم معصومین (علیهم السلام)نسبت به مسائل آینده بر اساس «**لوح محو و اثبات**» است که قابل تغییر است و به اصطلاح علم به مقتضیات است، نه علم به علت تامه که

۱ و ۲. «اصول کافی» جلد اوّل باب «ان الأئمه یعلمون متی یموتون» حدیث ۴.

قابل تغییر نباشد; زیرا آن قسمت که نامش «**لوح محفوظ**» است مخصوص خداوند متعال است مثلاً در داستان حضرت مسیح (علیه السلام) آمده است که او خبر از فوت عروسی در شب عروسی داد، ولی این امر واقع نشد چرا که آنها صدقه ای داده بودند و صدقه مانع از تحقق این مصیبت شده بود.

شرح این مطلب را به خواست خدا در جای خود خواهیم گفت.

j j j

بخش دوّم

أَمَّا وَصِيَّتِى : فَاللهَ لاَ تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئاً، وَمُحَمَّداً صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، فَلاَ تُضَيِّعُوا سُنَّتَهُ. أَقِيمُوا هذَيْنَ الْعَمُودَيْنِ، وَأَوْقِدُوا هذَيْنِ الْمِصْبَاحَيْنِ، وَخَلاَكُمْ ذَمٌّ مَا لَمْ تَشْرُدُوا. حُمِّلَ كُلُّ امْرِىء مِنْكُمْ مَجْهُودَهُ، وَخُفِّفَ عَنِ الْجَهَلَةِ. رَبٌّ رَحِيمٌ، وَدِينٌ قَوِيمٌ، وَإِمَامٌ عَلِيمٌ. أَنَا بِالاَمْسِ صَاحِبُكُمْ، وَأَنَا الْيَوْمَ عِبْرَةٌ لَكُمْ، وَغَداً مُفَارِقُكُمْ ! غَفَرَ اللهُ لِى ولَكُمْ !

ترجمه

اما **وصیّت من** این است که : چیزی را همتای خدا قرار ندهید، و سنّت و شریعت محمّد (صلی الله علیه وآله) را ضایع نکنید، این دو ستون را محکم بر پا دارید، و این دو چراغ پرفروغ را فروزان نگهدارید ! و نکوهشی بر شما نخواهد بود، مادام که (از این دو امر) منحرف نشوید. هر کس به اندازه توانایی اش، وظیفه دارد، و به جاهلان تخفیف داده شده است.

پروردگاری مهربان، و دینی استوار، و امام و پیشوایی آگاه دارید. من دیروز همراه (و رهبر) شما بودم، و امروز مایه عبرت شما هستم، و فردا از شما جدا می شوم ! خداوند من و شما را بیامرزد.

شرح و تفسیر

وصیّت نامه کوتاه و پر محتوا

در بخش دوّم از این سخن، امام (علیه السلام) وصیّت تاریخی خودرا بیان می کند و در آن لحظه های حساس و سختی که بر امام (علیه السلام) در بستر شهادت می گذشت عصاره روح و فکر خودرا در قالب این وصیّت نامه ریخته و برای پیروان مکتبش به تاریخ می سپارد، می فرماید : «اما وصیّت من این

است که : چیزی راهتمای خدا قرار ندهید، و سنّت و شریعت محمّد (صلی الله علیه وآله) را ضایع مکنید !، این دو ستون محکم را بر پا دارید، و این دو چراغ پر فروغ را فروزان نگهدارید، و (در این حال) نکوهشی بر شما نخواهد بود مادام که (از این دو امر) منحرف نشوید» **(أَمَّا وَصِيَّتِي : فَاللهَ لاَ تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئاً، وَمُحَمَّداً صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، فَلاَ تُضَيِّعُوا سُنَّتَهُ. أَقِيمُوا هذَيْنِ الْعَمُودَيْنِ، وَأَوْقِدُوا هذَيْنِ الْمِصْبَاحَيْنِ، وَخَلاَكُمْ ذَمٌّ[1] مَا لَمْ تَشْرُدُوا[2]).**

«**شرک**» در این جا به معنی وسیع کلمه، اراده شده، که هم شامل شرک در ذات وصفات می شود و هم شرک در افعال، و به تعبیر دیگر هرگونه گرایش به غیر خدا چه در اعتقاد باشد، چه در عمل، در این تعبیر وارد است، همان گونه که «**سنّت**» پیامبر (صلی الله علیه وآله) به معنی وسیع آن اراده شده که شامل تمام برنامه های عبادی و اخلاقی و سیاسی و اجتماعی می شود، در واقع تمام اسباب سعادت انسان در این دو جمله خلاصه شده است. اگر به غیر خدا عشق نورزد، و جز رضای او نطلبد و هوای نفس و شیطان را بر

---

۱. «خلاکم ذم» ضرب المثلی است در میان عرب، و مفهومش این است که نکوهشی بر شما نیست چرا که وظیفه خودرا انجام داده اید. بعضی می گویند نخستین کسی که این جمله را به کاربرد «قصیر بن سعد» غلام «جزیمه» (یکی از شاهان عرب) بود که به دست مردی به نام «زُبَاء» کشته شد. «قصیر» به خواهرزاده پادشاه گفت انتقام خون «جزیمه» را بگیر، او در پاسخ گفت من چگونه دسترسی به قاتل پیدا کنم او از عقاب آسمان هم گریزپاتر است. «قصیر» گفت : «اطلب و خلاک ذم; تو در مقام خونخواهی باش دیگر نکوهشی برتو نخواهد بود» (هر چند دسترسی پیدا نکنی). (شرح نهج البلاغه بیهقی از علمای قرن ششم، صفحه ۲۳۹ ذیل خطبه مورد بحث).

۲. «لم تشردوا» از مادّه «شرد» (بر وزن سرد) به معنی پراکنده شدن و آواره گشتن است و در جمله بالا منظور این است که مادامی که از حق دور نشوید.

وجود خود حاکم نسازد، و تعلیمات پیغمبر گرامی اسلام (صلی الله علیه وآله) را در تمام زمینه ها اجرا کند، به یقین خوشبخت و سعادتمند است.

به همین دلیل امام (علیه السلام) این دو را تشبیه به دو ستون خیمه کرده است که تا بر پا هستند، خیمه پناهگاهی است در برابر سوز گرما و سرما و حافظی است در مقابل بسیاری از خطرات، و نیز تشبیه به دو چراغ فروزان کرده، که در دو طرف انسان باشد، و تمام محیط و مسیر را روشن سازد، بدیهی است با وجود این دو چراغ روشن، گمراهی نخواهد بود.

و لذا در ادامه آن فرموده است : اگر به این دو دستور عمل کنید، هیچ مذمت و نکوهشی نخواهید داشت، و کمبودی در دین و ایمان و زندگی شما نخواهد بود، ولی آن را مشروط به این می کند که در ادامه راه نیز منحرف نشوید و در همان مسیر توحید و عمل به سنّت باقی بمانید.

در واقع تمام اصول و فروع اسلام در این دو جمله جمع است : «**توحید**» شامل تمام اصول اعتقادی می شود و «**حفظ سنّت**» پیامبر (صلی الله علیه وآله) شامل تمام دستورات عملی و اخلاقی، و اگر می فرماید : با اقامه این دو اصل ملامتی بر شما نیست به همین دلیل است.

و از آن جا که ممکن است اقامه توحید و سنّت پیامبر در تمام ابعادش برای همگان میسّر نباشد چرا که توان فکری و جسمی همگان یکسان نیست به دنبال این سخن چنین می افزاید : «هر کس به اندازه تواناییش وظیفه دارد، و به جاهلان تخفیف داده شده است» **(حُمِّلَ كُلُّ امْرِىء مِنْكُمْ مَجْهُودَهُ، وَخُفِّفَ عَنِ الْجَهَلَةِ)**.

این همان چیزی است که در آیات و روایات کراراً به آن اشاره شده است; قرآن مجید در یکجا می فرماید : « **(لا يُكَلِّفُ اللهُ نَفْساً إِلاَّ وُسْعَهَا)**; خداوند هیچ کس را جز به اندازه توانش تکلیف نمی کند»[۱] و در جای دیگر

۱. بقره، آیه ۲۸۶.

می فرماید : (**لاَ یُکَلِّفُ اللهُ نَفْساً إِلاَّ مَا آتَاهَا**)؛ خداوند هیچ کس جز به مقدار توانایی که به او داده، تکلیف نمی کند»[۱].

و در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) نقل شده است : «**یُغْفَرُ لِلْجَاهِلِ سَبْعُونَ ذَنْباً قَبْلَ اَنْ یُغْفَرَ لِلْعَالِمِ ذَنْبٌ واحِدٌ**؛ خداوند هفتاد گناه جاهل را می بخشد پیش از آن که یک گناه از عالم را ببخشد»[۲] و در حدیث دیگری از امام باقر (علیه السلام)آمده : «**إِنَّمَا یُداقُّ الْعِبادَ فِی الْحِسابِ یَوْمَ الْقِیامَهِٔ عَلَی قَدْرِ مَا آتَاهُمْ مِنَ الْعُقُولِ فِی الدُّنْیَا**؛ خداوند به هنگام حساب اعمال، هر کس را به اندازه عقلی که به او در دنیا داده است حساب رسی می کند»[۳] و در واقع مقتضای عدالت همین است که تواناییهای فکری و جسمانی افراد در سپردن مسئولیتها و حساب رسی در برابر تخلّفات منظور گردد.

به همین دلیل، به دنبال آن می فرماید : «پروردگاری مهربان، و دینی استوار، و امام و پیشوایی آگاه دارید» **(رَبٌّ رَحِیمٌ، وَدِینٌ قَوِیمٌ، وَإِمَامٌ عَلِیمٌ)**.

در واقع در سایه این سه، همه اسباب سعادت فراهم است. خداوند رحیم، همه راههای سعادت را به روی انسان گشوده و دینی که پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) آورده است از استحکام و استواری بی نظیری برخوردار است. و امامی که برای سرپرستی انسانها و اجرای احکام دین منصوب کرده، از هر نظر آگاه است !

واژه امام در این جا می تواند اشاره به شخص پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله)، یا شخص علی (علیه السلام) و یا همه پیشوایان اسلام، از پیامبر خاتم (صلی الله علیه

---

۱. طلاق، آیه ۷.

۲. اصول کافی، جلد ۱ صفحه ۴۷ حدیث ۱.

۳. اصول کافی، جلد ۱ صفحه ۱۱.

وآله) گرفته، تا وصیّ خاتم، حضرت مهدی ـ سلام الله علیهم اجمعین ـ بوده باشد.

بدیهی است چنین خداوند و آیین و امامی، هیچ کس را جز به مقدار توانش تکلیف نمی کند.

سرانجام در پایان این فراز، امام (علیه السلام) به نکته مهمی اشاره می کند و سخنان خودرا در بخش اوّل و دوّم این فراز با این نکته تکمیل می نماید، می فرماید : «من دیروز همراه (و رهبر) شما بودم، و امروز مایه عبرت شما هستم، و فردا از شما جدا می شوم، خداوند من و شما را بیامرزد» **(أَنَا بِالاْمْسِ صَاحِبُكُمْ، وَأَنَا الْيَوْمَ عِبْرَةٌ لَكُمْ، وَغَداً مُفَارِقُكُمْ ! غَفَرَ اللهُ لِی ولَكُمْ)**.

اشاره به این که : اگر سه روز زندگی مرا در کنار هم قرار دهید، مطالب بسیاری به شما می آموزد. دیروز همچون شما، بلکه رهبر و فرمانده شما بودم، «**عمرو بن عبدود**»ها را بر خاک سیاه می غلطاندم، درِ «**خیبر**» را با پنجه آهنین می گشودم، از رسول خدا (صلی الله علیه وآله)در میدان جنگ در برابر انبوه دشمن به تنهایی دفاع می کردم، در میدان های جنگ «**جمل و صفّین و نهروان**» هنگامی که شمشیر به دست می گرفتم لشکر دشمن از برابر من فرار می کردند، ولی امروز با این فرق شکافته که در میان بستر افتاده ام، درس عبرتی برای شما هستم، و فردا می روم، تنها جای خالی مرا خواهید دید. آیا این سه روز بیانگر وضع دنیا و بی اعتباری آن برای همه شما نیست ؟

به راستی سخنی به این کوتاهی و پرمعنایی کمتر شنیده شده است.

در این که منظور از جمله «**غَداً مُفَارِقُكُمْ**» پیش بینی شهادتش در همان بستر است یا خبر از آینده های دور می دهد که در تعبیرات عادی از آن به «**فردا**» تعبیر می شود، در میان شارحان نهج البلاغه گفتگوست ولی آنچه از قرائن مختلف و گفتگوهای دیگر امام (علیه السلام) در آن حادثه دلخراش و قبل

از آن، استفاده می شود این است که منظور خبر قطعی از همان آینده نزدیک است و جمله «**إِنْ تَثْبُتِ الْوَطْأَةُ...**» (اگر من از این ضربت نجات یابم...) منافاتی با آن ندارد زیرا این گونه تعبیرات برای بیان مقاصد خاصی معمول است همان گونه که در قرآن مجید آمده « (**أَفَإِينْ مَاتَ أوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى اَعْقَابِكُمْ**)[1]; آیا هرگاه پیامبر (صلی الله علیه وآله)بمیرد یا کشته شود شما به گذشته خود برمی گردید ؟» (در حالی که خداوند عالم بوده که پیامبر (صلی الله علیه وآله) به قتل نمی رسد). هدف امام (علیه السلام) نیز در این جا بیان این مطلب بوده است که من اگر می ماندم ای بسا ضارب خودرا عفو می کردم.

j j j

۱. آل عمران، آیه ۱۴۴.

بخش سوّم

إنْ تَثْبُتِ الْوَطْأَةُ فِی هذهِ الْمَزَلَّةِ فَذَاکَ، وَإِنْ تَدْحَضِ الْقَدَمُ فَإِنَّا کُنَّا فِی أَفْیَاءِ أَغْصَان، وَمَهَابِّ رِیَاح، وَتَحْتَ ظِلِّ غَمَام، اضْمَحَلَّ فِی الْجَوِّ مُتَلَفَّقُهَا، وَعَفَا فِی الأَرْضِ مُخَطُّهَا. وَإِنَّمَا کُنْتُ جَاراً جَاوَرَکُمْ بَدَنِی أَیَّاماً، وَسَتُعْقَبُونَ مِنِّی جُثَّةً خَلاَءً: سَاکِنَةً بَعْدَ حَرَاک، وَصَامِتَةً بَعْدَ نُطْق. لِیَعِظْکُمْ هُدُوِّی، وَخُفُوتُ إِطْرَاقِی، وَسُکُونُ أَطْرَافِی، فَإِنَّهُ أَوْعَظُ لِلْمُعْتَبِرِینَ مِنَ الْمَنْطِقِ الْبَلِیغِ وَالْقَوْلِ الْمَسْمُوعِ. وَدَاعِی لَکُمْ وَدَاعُ امْرِیء مُرْصِد لِلتَّلاَقِی! غَداً تَرَوْنَ أَیَّامِی، وَیُکْشَفُ لَکُمْ عَنْ سَرَائِرِی، وَتَعْرِفُونَنِی بَعْدَ خُلُوِّ مَکَانِی وَقِیَامِ غَیْرِی مَقَامِی.

ترجمه

اگر گام (من) در این لغزشگاه، ثابت بماند (و از این ضربت خطرناک رهائی یابم) این همان مطلوب ماست، و اگر گام بلغزد (و از این جهان رخت بربندم جای تعجّب نیست زیرا) ما در سایه شاخه ها، و مسیر وزش بادها و زیر سایه ابرهای متراکمی بودیم که در آسمان پراکنده شدند و آثارشان روی زمین محو شد (ما نیز خواهیم رفت).

من همسایه ای بودم که چند روزی در کنار شما زیستم و به زودی از من تنها جسدی بی روح و بی حرکت، بعد از آن همه حرکتها، و خاموش، بعد از آن همه گفتارها، باقی خواهید یافت. از حرکت ایستادن من، و از کار افتادن چشمهایم، و بی حرکتی اعضای پیکرم باید شما را پند و اندرز دهد، چرا که پند و اندرز آن برای عبرت گیرندگان از هر منطق رسا و گفتار شنیدنی مؤثّرتر است. وداع من با شما، وداع کسی است که آماده ملاقات (پروردگار) است و فردا ارزش زندگی با من را خواهید دانست و باطن من برای شما آشکار

خواهد شد و آن زمان که جای خالی مرا ببینید و دیگری بر جای من نشیند، مرا خواهید شناخت !

شرح و تفسیر

آن زمان که رفتم مرا خواهید شناخت !

امام (علیه السلام) در این بخش از خطبه، سرنوشت آینده خودرا در آن بستر شهادت، شرح می دهد و وضع مسلمین را بعد از خود نیز تبیین می کند نخست می فرماید : «اگر گام من در این لغزشگاه ثابت بماند (و از این ضربت خطرناک رهایی یابم) این همان مطلوب ماست (تصمیم درباره ضاربم یا عفو او بر عهده خود من خواهد بود) و اگر گام بلغزد (و از این جهان رخت بره بندم جای تعجب نیست زیرا) ما در سایه شاخه ها و مسیر وزش بادها و زیر سایه ابرهای متراکمی بودیم که در آسمان پراکنده شدند و آثارشان روی زمین محو شد». **(إنْ تَثْبُتِ الْوَطْأَةُ[1] فِی هذِهِ الْمَزَلَّةِ[2] فَذَاکَ، وَإنْ تَدْحَضِ[3] الْقَدَمُ فَإنَّا کُنَّا فِی أَفْیَاءِ[4] أَغْصَان، وَمَهَابِّ[5] رِیَاح،**

۱. «وطأه» به معنی جای پا و محلّ قدم است و گاه به صورت کنایی به معنی فشار شدید بکار می رود.

۲. «مزلّه» از مادّه «زلل» (بر وزن ضرر) به معنی لغزش گرفته شده، و «مزلّه» یعنی لغزشگاه.

۳. «تدحض» از «دَحْض» (بر وزن محض) نیز به معنی لغزش است.

۴. «افیاء» جمع «فیْء» (بر وزن شیء) به معنی سایه است.

۵. «مهابّ» از مادّه «هبوب» به معنی وزش باد گرفته شده و «مهابّ» جمع «مهبّ» به معنی محل وزش بادهاست.

وَتَحْتَ ظِلِّ غَمَام، اضْمَحَلَّ فِی الْجَوِّ مُتَلَفَّقُهَا[۱]، وَعَفَا[۲] فِی الأَرْضِ مَخَطُّهَا[۳]).

این تشبیهات زیبا، و تعبیرهای گویا، اشاره به این حقیقت است که :

زادن و کشتن و پنهان کردن * چرخ را رسم و ره دیرین است**

یا به گفته شاعر نکته سنج دیگر :

این سیل متفق بکَنَد روزی این درخت ***
وین باد مختلف بکُشد روزی این چراغ !

تاریخ بشر و تجربیات روزمره همه ما، نیز این حقیقت را بر ملا ساخته است که زندگی ها همچون سایه های درختان و قدرتها، همچون سایه های ابرهاست به سرعت می گذرند و آثارشان برای همیشه برچیده می شود ولی عجب است که انسان با دیدن این همه نمونه ها، پند نمی گیرد، و گویی خودرا از شمول این قانون برکنار می بیند.

این بزرگ معلّم آسمانی، به دنبال این سخن، با توجه به این که می داند به زودی از این جهان رخت برمی بندد درس های عبرتی از مرگ و شهادت خود برای دیگران بیان می کند و از آن برنامه ای می سازد که سبب بیداری همه انسانها باشد می فرماید : «من همسایه ای بودم که چند روزی بدنم در کنار شما زیست، و به زودی از من تنها جسدی بی روح، و بی حرکت بعد از

۱. «متلفّق» به معنی قطعات به هم پیوسته است از مادّه «لفق» (بر وزن لفظ) به معنی به هم پیوستن قطعات چیزی است (قطعات پارچه، قطعات ابرها و مانند آن).

۲. «عفا» از مادّه «عفو» به معنی رها ساختن و ترک نمودن، گرفته شده و از آن جا که رها ساختن چیزی سبب فرسودگی و پوسیدگی و اندراس می شود در خطبه بالا و مانند آن به همین معنا (اندراس) آمده است.

۳. «مخطّ» از مادّه «خطّ» به معنی محلّ خطوط است.

آن همه حرکت ها، و خاموش بعد از آن همه گفتارها، باقی خواهید یافت» **(وَإِنَّمَا کُنْتُ جَاراً جَاوَرَکُمْ بَدَنِی أَیَّاماً، وَسَتُعْقَبُونَ مِنِّی جُثَّةً خَلاَءً[۱] سَاکِنَةً بَعْدَ حَرَاک[۲]، وَصَامِتَةً بَعْدَ نُطْق).**

بلا فاصله از آن نتیجه گیری کرده می افزاید : «از حرکت ایستادن من و از کارافتادن چشمهایم، و بی حرکتی اعضای پیکرم باید شما را پند و اندرز دهد، چرا که پند و اندرز آن برای عبرت گیرندگان، از هر منطق رسا و گفتار شنیدنی، مؤثرتر است». **(لِیَعِظْکُمْ هُدُوِّی[۳]، وَخُفُوتُ[۴] إِطْرَاقِی[۵]، وَسُکُونُ أَطْرَافِی[۶] ، فَإِنَّهُ أَوْعَظُ لِلْمُعْتَبِرِینَ مِنَ الْمَنْطِقِ الْبَلِیغِ وَالْقَوْلِ الْمَسْمُوعِ).**

راستی هم، چنین است چرا که گویندگان هر چند فصیح و بلیغ و نکته سنج باشند، و شنوندگان هر قدر آماده شنیدن، ولی شنیدن کی بود مانند دیدن، هنگامی که انسان می بیند در یک لحظه مرد شجاع و نیرومندی که آوازه او همه جا را پر کرده بود، به جسم بی جانی تبدیل می شود که حتی پلکهای چشم او از گردش باز می ایستد، و لبهایش کمترین حرکتی ندارد، بزرگترین درس عبرت را فرا می گیرد و پایان زندگی و افول قوتها و قدرتها را با چشم خود مشاهده می کند، تکان می خورد و در فکر عمیقی فرو می رود، کدام واعظ توان یک چنین تأثیرگذاری را دارد ؟

---

۱. «خلاء» به معنی خالی بودن است.

۲. «حراک» و حرکت به یک معناست.

۳. «هدوّ» بر وزن «غلوّ» به معنی سکون و آرامش و یا عدم قدرت بر حرکت است.

۴. «خفوت» به معنی سکون و باز ایستادن از حرکت است.

۵. «اطراق» به معنی پایین انداختن چشم، به جهت ضعف پلکهاست.

۶. «اطراف» جمع طرف (بر وزن شرف) به معنی اعضای بدن است.

سرانجام در پایان این خطبه با مردم **وداع می گوید و خدا حافظی می کند اما وداعی سوزناک و پر معنا می فرماید :** «وداع من با شما، وداع کسی است که آماده ملاقات (پروردگار) است و فردا ارزش ایّام زندگی با من را خواهید دانست، و باطن من، برای شما آشکار خواهد شد. و آن زمان که جای خالی مرا ببینید، و دیگری برجای من نشیند، مرا خواهید شناخت !» **(وَدَاعِی لَکُمْ وَدَاعُ امْرِیء مُرْصِد[1] لِلتَّلاَقِی ! غَداً تَرَوْنَ أَیَّامِی، وَیُکْشَفُ لَکُمْ عَنْ سَرَائِرِی، وَتَعْرِفُونَنِی بَعْدَ خُلُوِّ مَکَانِی وَقِیَامِ غَیْرِی مَقَامِی).**

آری هنگامی که آن مظهر عدالت، از میان مردم رخت بر بست و آن رهبر دلسوز و مهربان جای خودرا به دیگران سپرد، هنگامی که آن مخزن علوم الهی که به هنگام خواندن این خطبه ها، علم و دانش از زبانش فرو می ریخت، از میان مردم رفت و ظالمان و جباران بنی امیه که جز هوسهای شیطانی و غرایز حیوانی چیزی را به رسمیّت نمی شناختند بر جای او نشستند وسیل خون بی گناهان را جاری ساختند، مسلمانان فهمیدند، چه کسی را از دست داده اند، و چه خسارت عظیمی دامان آنها را گرفته است.

بنابراین تعبیر به «**غداً**» (فردا) همان گونه که ظاهر عبارت است نه اشاره به عالم برزخ است، نه قیامت، (آن گونه که بعضی از شارحان پنداشته اند) بلکه اشاره به همان ایّام شوم و تلخ و تاریکی است که بعد از شهادت امیرمؤمنان (علیه السلام)بر مسلمانان گذشت.

جمله «**مُرْصِد لِلتَّلاَقِی**» (کسی که آماده و منتظر ملاقات است) خواه به معنی ملاقات با فرشته مرگ باشد، یا پروردگار، نشان می دهد که روح مقدّس علی (علیه السلام)پیوندی با این جهان مادی و زودگذر نداشت، بلکه پیوندش، با عالم بالا، با فرشتگان خدا و با ذات پاک پروردگار بود، و ضربت «**ابن**

---

۱. «مرصد» از مادّه «ارصاد» به معنی آماده و منتظر شدن گرفته شده است.

ملجم» را مقدمه ای برای این فوز عظیم و لقای پروردگار «**کعبه**» می دانست و جمله «**فُزْتُ وَرَبِّ الْكَعْبَةِ**» شاهد گویای آن است.

و اگر چند روزی بر طبق حکمت پروردگار روح پاکش در این قفس تن، زندانی بود، و در کنار مردم دنیا می زیست، هنگامی که این قفس شکسته شد، پر و بال گشود و به هوای کوی دوست پرواز نمود.

خنک آن روز که پرواز کنم تا بر دوست * به هوای سرکویش پروبالی بزنم !**

j j j

۲۳

وَمِنْ كَلامٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلامُ

قالَهُ قَبْلَ مَوْتِهِ عَلىٰ سَبيلِ الْوَصِيَّةِ لَمّا ضَرَبَهُ ابْنُ مُلْجَمٍ لَعَنَهُ اللهُ

از سخنان امام علیه السلام است
که پس از ضربت ابن ملجم ملعون و قبل از شهادتش
به عنوان وصیّت بیان فرمود[1]

گفتار امام علیه السلام در یک نگاه

این وصیّت‌نامه در عین اختصار از چهار بخش تشکیل شده است.

در بخش اوّل، امام علیه السلام توصیه به تمسک به دو رکن مهم اسلام، توحید و نبوّت کرده و می‌فرماید: هیچ‌گونه شرک به زندگی خود راه ندهید و سنّت پیغمبر

---

۱. سند کلام:
این وصیّت را مرحوم کلینی در کتاب کافی با تفاوت‌هایی ذکر کرده و می‌گوید: هنگامی که امیر مؤمنان علی علیه السلام ضربت خورد، گروهی از عیادت کنندگان اطراف بستر او را گرفته بودند. کسی عرض کرد: ای امیر مؤمنان، وصیتی فرما: امام علیه السلام فرمود: متکایی برای من بیاورید تا بر آن تکیه کنم سپس بیان نسبتاً مشهوری فرمود که آنچه مرحوم سیّد رضی آورده است بخشی از آن است.
بخشی از این کلام را مسعودی در مروج الذهب و نیز در کتاب اثبات الوصیة و ابن عساکر در تاریخ خود در حوادث مربوط به شهادت آن حضرت آورده است.

اکرم ﷺ را ضایع مکنید.

در بخش دوم، از دوران زندگانی خود سخن می‌گوید و آن را به سه مرحله تقسیم می‌کند که هر یک در مقایسهٔ با دیگری درس عبرتی است برای مخاطب و می‌فرماید: روزی که سالم بودم و روزی که در بسترم و روزی که از میان شما می‌روم سه روز عبرت‌انگیز است.

در بخش سوم، امام ؑ طرز رفتار با قاتلش را که آمیخته با نهایت محبّت و عطوفت است، بیان می‌کند که اگر زنده بماند، او را عفو خواهد کرد و اگر از بستر شهادت برنخیزد، گرچه اولیای دم می‌توانند قصاص کنند، باز هم توصیه به عفو می‌فرماید.

در بخش چهارم چگونگی برخورد خود را با مر شرح می‌دهد و می‌فرماید: من هرگز مر (شهادت) را ناخوش نداشتم و همچون تشنه‌ای که به سرچشمه می‌رسد از ورود به آن شادم.

* * *

وَصِيَّتِي لَكُمْ: أَنْ لَا تُشْرِكُوا بِاللهِ شَيْئاً؛ وَمُحَمَّدٌ صلى‌الله‌عليه‌وآله فَلَا تُضَيِّعُوا سُـنَّتَهُ. أَقِيمُوا هَذَيْنِ الْعَمُودَيْنِ، وَأَوْقِـدُوا هَـذَيْنِ الْـمِصْبَاحَيْنِ، وَخَـلَاكُـمْ ذَمٌّ! أَنَـا بِالْأَمْسِ صَاحِبُكُمْ، وَالْيَوْمَ عِبْرَةٌ لَكُمْ، وَغَداً مُفَارِقُكُمْ. إِنْ أَبْقَ فَأَنَا وَلِيُّ دَمِي، وَإِنْ أَفْنَ فَالْفَنَاءُ مِيعَادِي، وَإِنْ أَعْفُ فَالْعَفْوُ لِـي قُـرْبَةٌ، وَهُـوَ لَكُـمْ حَسَـنَةٌ، فَاعْفُوا: ﴿أَلَا تُحِبُّونَ أَنْ يَغْفِرَ اللهُ لَكُمْ﴾ وَاللهِ مَا فَجَأَنِي مِنَ الْمَوْتِ وَارِدٌ كَرِهْتُهُ، وَلَا طَالِعٌ أَنْكَرْتُهُ؛ وَمَا كُنْتُ إِلَّا كَقَارِبٍ وَرَدَ، وَطَالِبٍ وَجَدَ؛ ﴿وَما عِنْدَ اللهِ خَـيْرٌ لِلْأَبْرارِ﴾.

ترجمه

وصیّت من به شما این است که چیزی را همتای خدا قرار ندهید، و سنّت محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله را ضایع نکنید و این دو ستون استوار را برپا دارید و این دو چراغ پرفروغ را روشن نگه دارید و دیگر نکوهشی بر شما نیست.

من دیروز یار و همنشین شما بودم و امروز (که در بستر شهادت افتاده‌ام) عبرتی برای شما هستم و فردا از شما جدا خواهم شد (و دنیا را وداع می‌گویم). اگر زنده بمانم، ولیّ خون خویشم (و می‌توانم قصاص یا عفو کنم) و اگر از دنیا چشم بپوشم فنا (در دنیا) میعاد و قرارگاه من است و اگر عفو کنم، عفو برای من موجب قرب به خداست و برای شما حسنه و نیکی در نزد خداست؛ بنابراین عفو کنید «آیا دوست ندارید خدا شما را بیامرزد».

به خدا سوگند چیزی از نشانه‌های مر به طور ناگهانی به من روی نیاورده که من از آن ناخشنود باشم و طلایه‌ای از آن آشکار نشده که من آن را زشت بشمارم.

من نسبت به مر همچون کسی هستم که شب هنگام در جستجوی آب باشد و ناگهان در میان (یأس و) تاریکی به آب برسد و یا همچون کسی که گمشدهٔ (نفیس) خود را ناگهان پیدا کند (چراکه من به این واقعیّت معتقدم) که «آنچه نزد خدا (در سرای دیگر) است برای نیکان بهتر است».

شرح و تفسیر

چند وصیت پرارزش

همان‌گونه که در بالا اشاره شد آنچه مرحوم سیّد رضی در اینجا آورده است، بخشی از سخن مشروح‌تری است که امام علیه السلام در آخرین ساعات عمرش به عنوان سرمایه‌ای گرانبها برای همهٔ امّت اسلامی به یادگار گذاشت. در بخش اوّل این وصیّت چنین می‌فرماید: «وصیّت من به شما این است که چیزی را همتای خدا قرار ندهید و سنّت محمد صلی الله علیه و آله را ضایع نکنید، این دو ستون استوار را برپا دارید و این دو چراغ را روشن نگه دارید و دیگر نکوهشی بر شما نیست»؛ (**وَصِيَّتِي لَكُمْ أَنْ لَا تُشْرِكُوا بِاللهِ شَيْئاً؛ وَمُحَمَّدٌ صلی الله علیه و آله فَلَا تُضَيِّعُوا سُنَّتَهُ. أَقِيمُوا هَذَيْنِ الْعَمُودَيْنِ، وَأَوْقِدُوا هَذَيْنِ الْمِصْبَاحَيْنِ، وَخَلَاكُمْ ذَمٌّ!**).

با توجّه به اینکه امام علیه السلام تأکید بر این دارد که مطلقا چیزی را همتای خدا قرار ندهید، تمام شاخه‌های شرک را بدین وسیله نفی می‌کند؛ اعم از شرک در ذات و صفات و افعال، شرک در عبادت و غیر آن و اگر توحیدی خالص از انواع شرک باشد تمام روح و جان انسان را روشن می‌کند و از او وجودی ملکوتی و به تمام معنا روحانی می‌سازد.

حضرت در دومین تأکیدی که بر عدم تضییع سنّت پیغمبر دارد، عمل به تمامی آن را لازم می‌شمرد به عکس کسانی که در آن زمان و هر زمان اهل تبعیض‌اند و در واقع خود را فریب می‌دهند، نمی‌خواهند به سراغ جهاد واجب و

امر به معروف و نهی از منکر برود، به نماز شب و نوافل روی می‌آورند، حاضر نیستند از محرمات چشم بپوشد و فقط به عزاداری شهیدان بسنده می‌کنند.

جالب توجّه اینکه امام علیه السلام این دو اصل اساسی را گاه به ستون‌های خیمه تشبیه کرده و گاه به دو چراغ نورانی؛ خیمه‌های کوچک معمولاً یک ستون دارد ولی خیمه‌های بزر و تشکیلاتی دارای دو ستون و معمولاً در کنار هر ستونی چراغی آویزان است و یا به گفتهٔ بعضی نور از آن ستون‌ها برمی‌خیزد. به هر حال خیمهٔ دین بدون این دو اصل برپا نمی‌شود و فضای آن بدون این چراغ‌ها ظلمانی و کاملاً تاریک است.

اما جملهٔ «**خَلَاكُمْ ذَمٌّ**» همان‌گونه که در شرح خطبهٔ ۱۴۹ در جلد پنجم نوشته‌ایم، در میان اعراب به صورت ضرب المثل در آمده و مفهومش این است که ملامت و نکوهش و مذمتی بر شما نیست، چرا که وظیفهٔ خود را انجام داده‌اید؛ یعنی شما آنچه را که گفتم انجام دهید دیگر هیچ مشکلی ندارید؛ اما اینکه نخستین کسی که این جمله را به کار برد چه کسی بود، شرح آن را در همان جلد نوشته‌ایم.

سپس امام علیه السلام در بخش دوم این خطبه در عباراتی بسیار کوتاه و پر معنا، زندگی خود را درس عبرت بزرگی دانسته و برای یارانش بیان می‌کند و می‌گوید: «من دیروز یار و همنشین شما بودم و امروز (که در بستر شهادت افتاده‌ام) عبرتی برای شما هستم و فردا از شما جدا خواهم شد (و دنیا را وداع می‌گویم)»؛ (**أَنَا بِالْأَمْسِ صَاحِبُكُمْ، وَالْيَوْمَ عِبْرَةٌ لَكُمْ، وَغَداً مُفَارِقُكُمْ**).

یعنی من که فاتح خیبر و احزاب و بدرم و دیروز به صورت انسانی نیرومند در میان شما بودم، با گذشت یک روز دگرگون شدم و اکنون با فرق شکافته از بیداد ابن ملجم در بستر شهادت هستم و همین فرق شکافتهٔ من به شما درس بی‌وفایی دنیا می‌دهد و فردا که جای خالی مرا ببینید، احساس می‌کنید که دنیا تا

چه اندازه بی‌اعتبار است؛ به همین سادگی مردی شجاع و قهرمانی بی‌بدیل از دنیا چشم می‌پوشد و در برابر حوادث تسلیم می‌گردد.

در تاریخ بشر، شبیه این حادثه کم نیست که افراد یا گروه‌ها و کشورهای نیرومندی با گذشت زمان کوتاهی به کلی دگرگون شدند و از نسیمی دفتر ایام برای آنها به هم خورد و به گفتهٔ شاعر:

شبانگه به دل قصد تاراج داشت   سحرگه نه تن سر، نه سر تاج داشت
به یک گردش چرخ نیلوفری   نه نادر به جا ماند و نی نادری

آری نادرشاه در اوج عظمت در حالی که قصد حمله به بعضی از کشورها را داشت، شب در بستر خوابیده بود، آشپز او که از عصبانیّت نادر نسبت به بعضی از مواد غذایی ترسیده بود با کارد سر او را برید و صبحگاهان همه چیز تمام شد.

از همه روشن‌تر، سرگذشت اقوام پیشین است که به طور مکرّر در قرآن مجید آمده است. فرعون‌ها، نمرودها و قوم عاد و ثمود که در عین عظمت و قدرت با مشیت و ارادهٔ الهی در چند لحظه به علت اعمالشان مورد غضب الهی قرار گرفتند یا در میان امواج دفن شدند، یا صیحهٔ آسمانی و یا زلزله‌ای ویران‌گر آنها را در هم کوبید.

این مسأله منحصر به بدان عالم نیست، نیکان و بدان همه مشمول بی‌اعتباری دنیا هستند.

آن‌گاه امام علیه السلام در سومین بخش در ارتباط با قاتل خود سخن می‌گوید و با پیامی کریمانه و بسیار محبّت آمیز به فرزندان و یاران خود دربارهٔ او توصیه می‌کند و می‌فرماید: «اگر زنده بمانم، ولیّ خون خویشم (و می‌توانم قصاص یا عفو کنم) و اگر از دنیا چشم بپوشم فنا (در دنیا) میعاد و قرارگاه من است و اگر عفو کنم، عفو برای من موجب قرب به خدا و برای شما (در صورتی که از میان شما بروم) حسنه و نیکی در نزد خداست؛ بنابراین عفو کنید. آیا دوست ندارید

خدا شما را بیامرزد»؛ (**إِنْ أَبْقَ فَأَنَا وَلِيُّ دَمِي، وَإِنْ أَفْنَ فَالْفَنَاءُ مِيعَادِي، وَإِنْ أَعْفُ فَالْعَفْوُ لِي قُرْبَةٌ، وَهُوَ لَكُمْ حَسَنَةٌ، فَاعْفُوا ﴿أَ لا تُحِبُّونَ أَنْ يَغْفِرَ اللهُ لَكُمْ﴾**[1]).

آنچه امام عليه السلام در جملهٔ اخیر فرمود، برگرفته از آیهٔ شریفهٔ سورهٔ نور است که ذیل آیات «اِفک» آمده است، هنگامی که گروهی از منافقان به همسر پیغمبر اکرم صلى الله عليه وآله تهمت زدند و قرآن مجید او را به کلی تبرئه کرد و از تهمت‌ها مبرّا نمود. بعضی از ثروتمندان اصحاب قسم یاد کردند که بعد از این حادثه از کمک مادی به افرادی که دامن به این شایعهٔ دروغین زده بودند خودداری کنند آیهٔ شریفه نازل و به آنها دستور گذشت داد و در ذیل آن فرمود: «آیا دوست ندارید خداوند شما را بیامرزد» یعنی همان‌گونه که انتظار عفو الهی دارید دیگران هم انتظار عفو از شما را در برابر کارهای خلافی که انجام داده‌اند دارند.

به یقین قصاص در اسلام اصلی است که به گفتهٔ قرآن، حیات جامعه در گروی آن است؛ ولی در عین حال ترک قصاص و عفو کردن دربارهٔ کسانی که شایستهٔ عفوند، فضیلتی است بسیار بزر و مقامی است والا.

سرانجام در چهارمین و آخرین بخش از این وصیّت، موضع خود را در برابر مر و شهادت بیان می‌کند؛ همان چیزی که در موارد دیگری از نهج‌البلاغه نیز منعکس است و آن اینکه من نه تنها از مر نمی‌ترسم، بلکه عاشق بی‌قرار مرگی هستم که در راه خدا و برای خدا باشد. می‌فرماید: «به خدا سوگند چیزی از نشانه‌های مر به طور ناگهانی به من روی نیاورده که من از آن ناخشنود باشم و طلایه‌ای از آن آشکار نشده که من آن را زشت بشمارم من نسبت به مر همچون کسی هستم که شب هنگام در جستجوی آب باشد و ناگهان در میان تاریکی‌ها به آن برسد و یا همچون کسی که گمشدهٔ (بسیار نفیس) خود را ناگهان پیدا کند (چرا که من به این واقعیّت معتقدم) که آنچه نزد خداست (در سرای

---

۱. نور، آیهٔ ۲۲.

دیگر) برای نیکان بهتر است»؛ (**وَاللهِ مَا فَجَأَنِي مِنَ الْمَوْتِ وَارِدٌ كَرِهْتُهُ، وَلَا طَالِعٌ أَنْكَرْتُهُ، وَمَا كُنْتُ إِلَّا كَقَارِبٍ وَرَدَ، وَطَالِبٍ وَجَدَ؛ ﴿وَمَا عِنْدَ اللهِ خَيْرٌ لِلْأَبْرَارِ﴾**).

جملهٔ اخیر برگرفته از آیهٔ شریفهٔ ۱۹۸ سورهٔ آل عمران است. در آغاز آیه، از پاداش پرهیزکاران سخن می‌گوید و سرانجام با جملهٔ مزبور آیه را پایان می‌دهد.

آنچه در بخش اخیر این وصیّت‌نامه آمده همان است که امیر مؤمنان علی ﷣ بارها در نهج‌البلاغه و غیر آن بیان فرموده. امام ﷣ که جای خود دارد، مؤمنان عادی هم هرگز از مر نمی‌ترسند مخصوصاً اگر مر آمیخته با شهادت در راه خدا باشد. کسانی از مر می‌ترسند که یا ایمان به زندگی پس از مر ندارند و مر را فنا و نابودی همه چیز می‌پندارند و از آن وحشت می‌کنند یا اینکه ایمان به زندگی پس از مر دارند ولی پروندهٔ اعمالشان به‌گونه‌ای سیاه و تاریک است که می‌دانند مر برای آنان آغاز ناراحتی و عذاب است؛ اما آنها که هم ایمان به آخرت دارند و هم پروندهٔ اعمالشان پاک و نورانی است، دلیلی ندارد که از مر بترسند، بلکه به بیان امام ﷣ در خطبهٔ ۵ نهج‌البلاغه علاقهٔ آنها به مر از علاقهٔ طفل شیرخوار به پستان مادر هم بیشتر است (**وَاللهِ لَابْنُ أَبِی طَالِبٍ آنَسُ بِالْمَوْتِ مِنَ الطِّفْلِ بِثَدْيِ أُمِّهِ**).

بی جهت نیست که طبق روایت مشهور هنگامی که عبد الرحمن ملجم مرادی فرق نازنین امام ﷣ را در محراب عبادت شکافت، امام ﷣ فرمود: «**فُزْتُ وَرَبِّ الْكَعْبَةِ**؛ به پروردگار کعبه رستگار شدم».

با توجّه به اینکه «**قارب**» طبق آنچه در لسان العرب و بعضی از کتب آمده است به معنای کسی است که شبانه به دنبال آب می‌رود و یا کسی که فاصلهٔ میان او و سرچشمهٔ آب یک شب راه است، استفاده می‌شود که جملهٔ «**كَقَارِبٍ وَرَدَ وَطَالِبٍ وَجَدَ**» اشاره به این است که من مر و شهادت را همچون تشنه کامی که زودتر از آنچه فکر می‌کرد به سرچشمهٔ آب رسید، به دست آوردم و گمشدهٔ خود

را که سال‌ها در انتظارش بودم یافتم.

چقدر تفاوت است میان این سخن و سخن زورمندان از خدا بی‌خبر که وقتی در چنگال مرگ گرفتار می‌شوند، می‌لرزند و فریاد می‌کشند و ذلیلانه تقاضای بازگشت به دنیا می‌کنند.

مرحوم سیّد رضی در پایان این نامه می‌گوید: «**قٰالَ السَّیِّدُ الشَّریفُ رَحْمَةُ اللهِ عَلَیْهِ: أَقولُ: وَقَدْ مَضیٰ بَعْضُ هٰذا الْكَلاٰمُ فیمٰا تَقَدَّمَ مِنَ الْخُطَبِ، إِلاّٰ أَنَّ فیهِ هٰاهُنٰا زِیٰادَةٌ أَوْجَبَتْ تَكْریرُهُ**؛ بخشی از این سخن در گذشته در ضمن خطبه‌های پیشین (خطبۀ ۱۴۹) گذشت ولی به جهت اضافه‌ای که در اینجا بود آن را تکرار نمودیم».

نکته‌ها

۱. قصاص یا عفو؟

همان‌گونه که در بالا اشاره شد حکم قصاص در اسلام برای حفظ جامعۀ انسانی از شر اشرار تشریع شده است و همان‌گونه که قرآن کریم می‌فرماید: «**وَلَكُمْ فِي الْقِصٰاصِ حَیٰاةٌ یٰا أُولِی الْأَلْبٰابِ**»[1] و آنها که در زمان ما با حکم قصاص مخالفت می‌کنند، در واقع ترحم بر پلنگ تیزدندان دارند و به بی‌گناهان جامعه که گرفتار این گرگ صفتان می‌شوند، اهمّیّتی نمی‌دهند. همواره افراد شروری پیدا می‌شوند که اگر احساس امنیت از قصاص کنند، کسی نمی‌تواند جلودار آنها باشد. یکی از عوامل افزایش قتل نفس در بعضی از جوامع همان الغای حکم حکیمانۀ قصاص است.

ولی اسلام برای اینکه جلو خشونت‌ها را تا حد ممکن بگیرد و کسانی را که بر اثر هیجان‌های آنی یا فریب خوردن، دست به قتل نفس زده‌اند از نظر دور ندارد، در کنار حکم قصاص، حکم عفو را قرار داده است و اولیای خدا همواره این

---

۱. بقره، آیۀ ۱۷۹.

گزینه را انتخاب می‌کردند و به همین دلیل امام علیه السلام در وصیّت بالا فرزندان و یاران نزدیک خود را توصیه به عفو قاتل می‌کند آن هم قاتلی همچون ابن ملجم.

در اینجا این سؤال پیش می‌آید که با این توصیهٔ امام علیه السلام چرا فرزندان گرامی آن حضرت قصاص را ترجیح دادند؟ پاسخ این سؤال با توجّه به یک نکته روشن می‌شود و آن اینکه احساسات مردم در برابر این جنایت به قدری شدید بود که عفو ابن ملجم سبب ناآرامی جامعهٔ آن روز می‌شد و عاشقان امام علیه السلام قدرت تحمل چنین عفوی را نداشتند. به علاوه اگر ابن ملجم را زندانی می‌کردند، جمعیّت به زندان هجوم می‌بردند و اگر آزادش می‌گذاشتند او را قطعه قطعه می‌کردند، پس بهتر این بود که با قصاص آرامش به جامعه باز گردد.

۲. معنای «لاٰ تُضَیِّعُوا سُنَّتَهُ»

اساس اسلام همان است که امام علیه السلام در این وصیّت نامهٔ پر نور و پر محتوا بیان فرمود: توحید و حفظ سنّت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله. توحید در همهٔ ابعاد، به ویژه توحید در عبودیّت و افعال و خدا را سرچشمهٔ تمام خیرات و برکات دانستن و تنها دست به دامان کبریایی او دراز کردن؛ خداوندی که شفاعت شفیعان نیز به اذن او انجام می‌گیرد و روزی همهٔ بندگان به دست اوست. مر و حیات از ناحیهٔ او و عزت و ذلت به فرمان اوست.

حفظ سنّت پیغمبر صلی الله علیه و آله به آن است که نه تنها در سخن، بلکه در عمل پیاده شود. با نهایت تأسف گروهی تنها به نام اسلام قناعت کرده و سنّت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را به کلی فراموش کرده‌اند .

گروه دیگری با انواع تفسیر به رأی‌ها و توجیه‌ها و به اصطلاح قرائت‌های جدید و نو آنچه را می‌خواستند بر سنّت تحمیل کرده و هوای نفس خود را جانشین سنّت کرده‌اند تا آنجا که امام علیه السلام در وصیّت دیگری که در همان بستر

شهادت فرموده است می‌گوید: نکند دور افتادگان از قرآن به قرآن عمل کنند و شما تربیت شدگان در سایهٔ قرآن آن را به فراموشی سپارید. دیگـران امـانت و صداقت از خود نشان دهند و شما خیانت و کذب. دیگران در دنیای خود متّحد باشند و شما در دین خود مختلف و پراکـنده؛ «**وَاللهَ اللهَ فِي الْقُرْآنِ، لَا يَسْبِقُكُمْ بِالْعَمَلِ بِهِ غَيْرُكُمْ**».[1]

از این بیم داریم، آن روز که «**لاٰ يَبْقىٰ مِنَ الْإِسْلاٰمِ إِلّاٰ إِسْمُهُ وَلاٰ يَبْقىٰ مِنَ الْقُرآنِ إِلّا رَسْمُهُ**» نزدیک باشد.

* * *

۱. نهج‌البلاغه، نامهٔ ۴۷.

۶۷

وَمِنْ كِتابٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلامُ

لِلْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ عليهما السلام لَمَّا ضَرَبَهُ ابْنُ مُلْجَمٍ لَعَنَهُ اللهُ

از وصایای امام علیه السلام

به امام حسن و امام حسین علیهما السلام است، هنگامی که ابن ملجم ـ که لعنت خدا بر او باد ـ به آن حضرت ضربه زد.[1]

نامه در یک نگاه

این نامه که در حقیقت یکی از وصایای جامع و پرمحتوای امام علیه السلام هنگامی است که در بستر شهادت افتاده بود، خطاب به فرزندانش حسن و حسین علیهما السلام، بلکه همهٔ شیعیان، حاوی چند بخش مهم است:

در بخش اوّل امام علیه السلام آنها را توصیه به تقوا و بی‌اعتنایی به زرق و برق دنیا

---

۱. **سند نامه:**

این وصیت‌نامه را گروه زیادی پیش از سید رضی از آن حضرت نقل کرده‌اند؛ از جمله ابومخنف (لوط بن یحیی مطابق نقل مقاتل الطالبین) و ابو حاتم سجستانی در کتاب المعمرون و طبری در تاریخ معروف خود در حوادث سال ۴۰ و کلینی در کتاب کافی و مسعودی در مروج الذهب و شیخ صدوق در من لا یحضره الفقیه و جمعی دیگر (مصادر نهج‌البلاغه، ج ۳، ص ۳۷۹-۳۸۱).

و طرفداری از حق و حمایت از مظلوم در برابر ظالم می‌کند.

در بخش دوم ـ که در آن صریحاً می‌گوید: مخاطب من تمام فرزندان و خانواده و همهٔ کسانی است که این نامهٔ من تا دامنهٔ قیامت به آنها می‌رسد ـ بار دیگر توصیه به تقوا و سپس دعوت به نظم در همه کار و اصلاح در میان مردم و اهمّیّت آن دارد.

در بخش سوم انگشت روی چند مسألهٔ بسیار مهم گذارده و دعوت به کفالت ایتام و حفظ حقوق همسایگان و عمل به قرآن و اهتمام به امر نماز و حج و جهاد با مال و جان و زبان و ارتباط با یکدیگر و ترک جدایی‌ها و امر به معروف و نهی از منکر دارد.

در آخرین بخش فرزندان عبدالمطلب را مورد خطاب قرار داده و تأکید می‌کند که بعد از شهادت من خون مسلمانان را نریزید و به بهانهٔ این شهادت از این و آن انتقام نگیرید. تنها قاتل من مسئول است و او باید کشته شود و سپس توصیه می‌کند که پس از کشتن وی بدن او را مثله نکنید و به خاک بسپارید.

* * *

بخش اوّل

أُوصِيكُمَا بِتَقْوَى اللهِ، وَأَلَّا تَبْغِيَا الدُّنْيَا وَإِنْ بَغَتْكُمَا، وَلَا تَأْسَفَا عَلَى شَيْءٍ مِنْهَا زُوِيَ عَنْكُمَا، وَقُولَا بِالْحَقِّ وَاعْمَلَا لِلْأَجْرِ، وَكُونَا لِلظَّالِمِ خَصْماً وَلِلْمَظْلُومِ عَوْناً.

ترجمه

من شما را به تقوا و پرهیزکاری (و ترس از مخالفت پروردگار) توصیه می‌کنم و سفارش می‌کنم و در پی زرق و برق دنیا نباشید، هرچند دنیا به سراغ شما بیاید و بر آنچه از دنیا از دست می‌دهید تأسف نخورید. سخن حق بگویید و برای اجر و پاداش الهی (نه برای چشم‌داشت از مردم) کار کنید، همواره دشمن (سرسختِ) ظالم و یار و مددکار مظلوم باشید.

شرح و تفسیر

یار مظلوم و دشمن ظالم باشید

این دومین وصیّتِ امام علیه السلام است که در بستر شهادت خود بیان فرموده (وصیّتِ پرمعنای دیگری هم از آن حضرت در نامهٔ ۲۳ گذشت).

همان‌گونه که اشاره شد امام علیه السلام این سخنان را در بستر شهادت به عنوان وصیت بیان فرمود و می‌دانیم انسان در چنین حالتی سعی دارد خواسته‌های مهم خود را در عباراتی کوتاه بیان کند. وصیت امام علیه السلام به چگونگی تقسیم اموال و ثروت او نیست، چون مال و ثروتی از خود به یادگار نگذاشت. و اگر مقداری مال داشت آنها را به صورت موقوفه در آورده بود. وصیت او دربارهٔ ارزش‌های

اسلامی و فضایل انسانی و برنامه‌های واجب دینی است.

گرچه مخاطب در این بخش از وصیت تنها دو فرزندش حسن و حسین علیهما السلام هستند؛ ولی به قرینهٔ بخش دوم این وصیت‌نامه، دیگران نیز به این خطاب مهم مخاطب‌اند.

به هر حال امام علیه السلام در بخش اوّل این وصیت فرزندانش را به هفت موضوع مهم سفارش می‌کند:

نخست می‌فرماید: «من شما را به تقوا و پرهیزکاری (و ترس از مخالفت پروردگار) توصیه می‌کنم»؛ (**أُوصِيكُمَا بِتَقْوَى اللهِ**).

آری همان‌گونه که بارها گفته‌ایم تقوا یعنی احساس مسئولیت درونی در برابر فرمان‌های الهی که خمیرمایهٔ تمام برنامه‌های انبیا و اولیاست و بدون آن، کسی از وسوسه‌های شیطان و هوای نفس رهایی نمی‌یابد. کلید در بهشت تقواست و مرکب راهوار برای قرب الی الله پرهیزکاری است.

حضرت در دومین و سومین توصیه می‌فرماید: «و سفارش می‌کنم در پی زرق و برق دنیا نباشید، هرچند دنیا به سراغ شما بیاید و بر آنچه از دنیا از دست می‌دهید تأسف نخورید»؛ (**وَأَلَّا تَبْغِيَا[1] الدُّنْيَا وَإِنْ بَغَتْكُمَا، وَلَا تَأْسَفَا عَلَى شَيْءٍ مِنْهَا زُوِيَ[2] عَنْكُمَا**).

البته دنیا بخش‌هایی دارد: بخشی برای زندگی انسان ضروری است. بخش دیگری رفاه معقولانه است؛ ولی بخشی بالاتر از اینها برای هواپرستی و تفاخر و مانند آن است. به یقین امام علیه السلام از بخش اوّل و دوم نهی نمی‌کند. منظور امام علیه السلام بخش سوم است. همان‌گونه که قرآن مجید می‌گوید: «﴿**وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ**

۱. «**تَبْغِيَا**» و «**بَغَت**» هر دو از ریشهٔ «**بُغاء**» بر وزن «**کلاه**» به معنای طلب کردن گرفته شده است.

۲. «**زُوِیَ**» از ریشهٔ «**زَیّ**» بر وزن «**حیّ**» به معنای دور کردن و نهی کردن و گرفتن است و در جملهٔ بالا «زُوِیَ» به معنای «گرفته شده» آمده است.

الْغُرُورِ﴾؛ و زندگی دنیا جز متاع و سرمایهٔ فریب نیست»[۱] به یقین دنبال این بخش از دنیا رفتن انسان را از خدا و آخرت دور می‌سازد و آلودهٔ انواع گناهان می‌کند.

اینکه می‌فرماید: به آنچه از دست رفت تأسف نخورید، دلیل روشنی دارد، زیرا تأسف بر از دست رفته‌ها چیزی را به انسان باز نمی‌گرداند و انسان را از فعالیّت‌های مثبت برای حفظ آنچه در دست دارد باز می‌دارد.

این سخن در واقع برگرفته از قرآن مجید است که می‌فرماید: «﴿**لِكَيْلاٰ تَأْسَوْا عَلىٰ مٰا فٰاتَكُمْ وَلاٰ تَفْرَحُوا بِمٰا آتٰاكُمْ**﴾؛ (بدانید آنچه از سوی خداوند مقدّر شده است به شما می‌رسد) این برای آن است که جهت آنچه از دست داده‌اید تأسف نخورید و به آنچه به شما داده است دلبسته و شادمان نباشید».[۲]

در حدیث پرمعنایی می‌خوانیم مردی با پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نماز خواند هنگامی که نماز تمام شد و آن مرد برگشت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله به او اشاره کرد و فرمود: این مرد از اهل بهشت است. عبد الله بن عمرو که از اصحاب حاضر در جلسه بود گفت: من به دنبال آن مرد رفتم و به او گفتم: عموجان میهمان می‌خواهی؟ گفت: آری. دیدم خیمه‌ای و گوسفندی و نخلی برای امرار معاش دارد. هنگام عصر از خیمه‌اش بیرون آمد گوسفند را دوشید و مقداری رطب از نخل چید و پیش روی من گذاشت. با یکدیگر غذا خوردیم او خوابید و من بیدار ماندم. او صبح افطار کرد و من روزه (مستحبی) گرفتم و این کار سه شبانه روز ادامه یافت. (من چیز مهمی در زندگی او ندیدم) به او گفتم: رسول خدا صلی الله علیه و آله دربارهٔ تو فرمود: تو اهل بهشت هستی! بگو ببینم کار مهم تو چیست؟ گفت: نزد همان کسی که این خبر را به تو داده است برو تا راز این مطلب را برای تو بگشاید. من خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله آمدم و جریان را از آن حضرت سؤال کردم، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: نزد

۱. حدید، آیهٔ ۲۰.
۲. حدید، آیهٔ ۲۳.

خودش بازگرد و به او بگو تا خودش سرّ این مطلب را بگوید. نزد او آمدم و گفتم: رسول خدا صلی الله علیه و آله دستور داده است خودت به من خبر دهی. گفت: اکنون مانعی ندارد می‌گویم. (بدان) اگر تمام دنیا مال من باشد و از من بگیرند غمگین نمی‌شوم و اگر تمام دنیا را به من بدهند شادی نمی‌کنم و شب هنگام که می‌خوابم در دل من کینه و حسدی نسبت به هیچ‌کس نیست. عبد الله گفت: ولی به خدا سوگند من چنین نیستم همه شب عبادت می‌کنم و روزها غالباً روزه دارم؛ اما اگر از مال دنیا گوسفندی به من داده شود شاد می‌شوم و اگر از من گرفته شود غمگین می‌گردم و خداوند تو را برتری آشکاری بر ما داده است.[1]

آری طبیعت دنیا چنین است که روزی به دست می‌آید و روزی از دست می‌رود نه اقبال آن قابل اطمینان است و نه ادبار آن.

در حدیثی می‌خوانیم: ابن عباس می‌گوید: بعد از کلام رسول خدا صلی الله علیه و آله از کلام هیچ کس به اندازهٔ نامه‌ای که امام علی بن ابی‌طالب علیه السلام نوشت بهره نگرفتم ایشان در نامه‌ای به من نوشت: «**أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّ الْمَرْءَ يَسُوؤُهُ فَوْتُ مَا لَمْ يَكُنْ لِيُدْرِكَهُ وَيَسُرُّهُ دَرْكُ مَا لَمْ يَكُنْ لِيَفُوتَهُ فَلْيَكُنْ سُرُورُكَ بِمَا نِلْتَ مِنْ آخِرَتِكَ وَلْيَكُنْ أَسَفُكَ عَلَى مَا فَاتَكَ مِنْهَا وَمَا نِلْتَ مِنْ دُنْيَاكَ فَلَا تَكُن بِهِ فَرِحاً وَمَا فَاتَكَ مِنْها فَلَا تَأْسَ عَلَيْهِ حُزْناً وَلْيَكُنْ هَمُّكَ فِيمَا بَعْدَ الْمَوْتِ وَالسَّلَامُ**؛ اما بعد (از حمد و ثنای الهی) انسان گاهی به سبب از دست رفتن چیزی ناراحت می‌شود در حالی که (بر حسب تقدیر الهی و عالم اسباب) امکان وصول به آن وجود نداشته است و شادمان می‌شود از چیزی که هرگز از دست رفتنی نبوده است، بنابراین شادی تو باید به چیزی باشد که از آخرتت به دست آوردی و تاسف تو بر چیزی باشد که از آخرت از دست می‌دهی. والسلام».[2]

---

۱. تفسیر در المنثور، ذیل آیهٔ ۱۰ سورهٔ حشر.
۲. میزان الحکمة، ج ۳، باب حزن، روایت ۳۷۸۹. برای مطالعهٔ بیشتر به تفسیری که در همین کتاب ذیل نامهٔ ۲۲ آمده است مراجعه شود.

در چهارمین و پنجمین توصیه می‌فرماید: «سخن حق بگویید و برای اجر و پاداش الهی (نه برای چشم‌داشت از مردم) کار کنید»؛ (**وَقُولَا بِالْحَقِّ، وَاعْمَلَا لِلْأَجْرِ**).

طرفداری از حق همان چیزی است که در آیات متعدّدی از قرآن به آن تصریح شده و حتی در سورهٔ «عصر» بر توصیه کردن یکدیگر به بیان حق تکیه شده است: ﴿**وَتَوَاصَوا بِالحَقّ**﴾.

قابل توجّه اینکه حق معنای بسیار وسیعی دارد که هر واقعیّت اعتقادی، اخلاقی و حکمی را شامل می‌شود و از سویی حق خدا بر خلق و حق مردم بر یکدیگر و حق متقابل حکومت و مردم و حق انسان بر خویشتن را نیز در بر می‌گیرد.

اما عمل برای اجر و پاداش الهی همان خلوص نیّت است که انسان چشم طمع از خلق برگیرد و دیده به پاداش الهی بدوزد و هر عملی را خالص برای او انجام دهد.

سپس در ششمین و هفتمین توصیه به مسألهٔ بسیار مهمی اشاره کرده می‌فرماید: «و همواره دشمن (سرسختِ) ظالم و یار و مددکار مظلوم باشید»؛ (**وَ كُونَا لِلظَّالِمِ خَصْماً وَلِلْمَظْلُومِ عَوْناً**).

این توصیه در واقع تأکیدی است بر طرفداری از حق که در جمله‌های پیشین آمد. چه حقی از این بالاتر که انسان مظلوم را در برابر ظالم یاری دهد تا مظلوم به حقش برسد و ظالم از ظلمش دست بر دارد و جالب اینکه ظالم و مظلوم در این دو جمله، مطلق است و تنها مسلمانان را شامل نمی‌شود و به این ترتیب هر مظلومی در جهان باید زیر چتر حمایت مسلمانان قرار گیرد و از ظلم هر ظالم و ستمگری باید پیشگیری شود و اگر مدعیان حقوق بشر تنها به این دو دستور عمل می‌کردند به راستی دنیا گلستان بود. این در حالی است که می‌بینیم آنها

هرجا منافع نامشروعشان اقتضا کند در کنار ظالم می‌ایستند و بـر ضـد مـظلوم می‌جنگند، هرچند در شعارها مدعی حمایت از مظلوم‌اند.

در حدیثی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌خوانیم: «**مَنْ أَصْبَحَ لَا يَهُمُّ بِظُلْمِ أَحَدٍ غَفَرَ اللهُ مَا اجْتَرَمَ**؛ کسی که صبح کند در حالی که نخواهد به احدی ظلم و ستم کند خدا همهٔ گناهان او را می‌بخشد».[۱]

در واقع اکثر گناهان را می‌توان نوعی از انواع ظلم شمرد و کسی که ظلم را در تمام اشکالش ترک کند از گناهان رهایی می‌یابد.

در حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌خوانیم: «**وَمَنْ أَخَذَ لِلْمَظْلُومِ مِنَ الظَّالِمِ كَانَ مَعِي فِي الْجَنَّةِ مُصَاحِبا**؛ کسی که حق مظلوم را از ظالم بستاند در بهشت با مـن همنشین خواهد بود».[۲]

در حدیثی از امام امیر المؤمنین علیه السلام در غررالحکم می‌خوانـیم: «**أَحْسَنُ الْعَدْلِ نُصْرَةُ الْمَظْلُومِ**؛ برترین عدالت یاری مظلومان است».[۳]

حتی امام زین العابدین علیه السلام در دعای ۳۸ صحیفهٔ سجادیه به پیشگاه خداوند (به عنوان یک سرمشق عمومی) عرضه می‌دارد: «**اللَّهُمَّ إِنِّي أَعْتَذِرُ إِلَيْكَ مِنْ مَظْلُومٍ ظُلِمَ بِحَضْرَتِي فَلَمْ أَنْصُرْه**؛ خداوندا من پوزش می‌طلبم دربـارهٔ مـظلومی کـه در حضور من مورد ستم قرار گرفت و من یاریش نکردم».



۱. کافی، ج ۲، ص ۳۳۲، ح ۸.
۲. بحارالانوار، ج ۷۲، ص ۳۵۹.
۳. غررالحکم، ص ۴۴۶، ح ۱۰۲۱۰.

بخش دوم

أُوصِيكُمَا، وَجَمِيعَ وَلَدِي وَأَهْلِي وَمَنْ بَلَغَهُ كِتَابِي[1]، بِتَقْوَى اللهِ، وَنَظْمِ أَمْرِكُمْ، وَصَلَاحِ ذَاتِ[2] بَيْنِكُمْ، فَإِنِّي سَمِعْتُ جَدَّكُمَا صلی‌الله‌علیه‌وآله يَقُولُ: «صَلَاحُ ذَاتِ الْبَيْنِ أَفْضَلُ مِنْ عَامَّةِ الصَّلَاةِ وَالصِّيَامِ».

ترجمه

من شما و تمام فرزندان و خاندانم و کسانی را که این وصیت‌نامه‌ام به آنها می‌رسد به تقوای الهی و نظم در کارهای خود و اصلاح ذات البین توصیه می‌کنم، زیرا من از جدّ شما صلی‌الله‌علیه‌وآله شنیدم که می‌گفت: «اصلاح میان مردم از تمام نمازها و روزه‌ها برتر است».

شرح و تفسیر

برترین اصلاح ذات‌البین است

امام علیه‌السلام در این بخش از وصیت‌نامه مخاطبان خود را گسترش داده و افزون بر فرزندانش امام حسن و امام حسین علیهما‌السلام، جمیع فرزندان و خانواده و خویشاوندان و تمام کسانی را که تا دامنهٔ قیامت این وصیت‌نامه به دست ایشان می‌رسد، مخاطب قرار داده می‌فرماید: «من شما و تمام فرزندان و خاندانم

---

۱. در روایتی طبق آنچه نویسندهٔ مصادر نهج‌البلاغه آورده، آمده است: هنگامی که طبیب معروف کوفه بعد از معاینه به امام علیه‌السلام عرض کرد که من از حیات شما مأیوسم، امام علیه‌السلام دستور داد دوات و قلمی آوردند و این وصیت‌نامه را نوشت. (مصادر نهج‌البلاغه، ج ۳، ص ۳۷۹).

۲. «**ذات**» در اصل به معنای خلقت و بنیه و اساس چیزی است، گرچه در اصطلاح فلاسفه به عین و حقیقت اشیا اطلاق می‌شود، بنابراین اصلاح یا صلاح ذات البین اشاره به برطرف ساختن کدورت‌ها و کینه‌ها از ریشه و اساس است.

وکسانی راکه این وصیت‌نامه‌ام به آنها می‌رسد، به تقوای الهی و نظم در کارهای خود و اصلاح ذات‌البین توصیه می‌کنم، زیرا من از جد شما صلی الله علیه و آله شنیدم که می‌گفت: اصلاح میان مردم از تمام نمازها و روزه‌ها برتر است»؛ (**أُوصِيكُمَا، وَجَمِيعَ وَلَدِي وَأَهْلِي وَمَنْ بَلَغَهُ كِتَابِي، بِتَقْوَى اللهِ، وَنَظْمِ أَمْرِكُمْ، وَصَلَاحِ ذَاتِ بَيْنِكُمْ، فَإِنِّي سَمِعْتُ جَدَّكُمَا صلی الله علیه و آله يَقُولُ: «صَلَاحُ ذَاتِ الْبَيْنِ أَفْضَلُ مِنْ عَامَّةِ الصَّلَاةِ وَالصِّيَامِ»**).

در این بخش از نامه، امام علیه السلام به سه امر مهم سفارش فرموده است: نخست بار دیگر بر تقوای الهی و پرهیزکاری تأکید نموده که راه نجات، همیشه از آن می‌گذرد و تنها زاد و توشهٔ انسان در سفر آخرت و معیار شخصیت هر کس وکرامت او در پیشگاه خدا به مقتضای ﴿**إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَاللهِ أَتْقَاكُمْ**﴾ است.

در دومین سفارش به نظم کارها به صورت کلی و گسترده اشاره کرده که شامل نظم و امنیّت اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و نظم در عبادات و امور مربوط به خانواده و تعلیم و تربیت می‌شود. می‌دانیم بقای عالم هستی در سایهٔ نظمی است که خدا برای آن مقرّر کرده است. اگر در کرات و افلاک نظمی نبود به زودی از هم متلاشی می‌شد و اگر دستگاه‌های مختلف بدن انسان بر اساس نظم خاص خود حرکت نکنند انسان به زودی بیمار می‌شود و چشم از دنیا فرو می‌بندد. هر جامعه‌ای که فاقد نظم لازم شود منقرض می‌گردد و هر انسانی راه بی‌نظمی را پیش گیرد هرگز به جایی نمی‌رسد، هرچند دارای استعداد فراوان و امکانات زیاد باشد.

به عنوان نمونه در درون خون انسان بیش از بیست نوع فلز و شبه فلز به نسبت خاصی به هم آمیخته شده و هر کدام مأموریت خود را انجام می‌دهند. اگر این ترکیب کمی به هم بخورد بیماری‌ها شروع می‌شود و به همین دلیل تمام پزشکان برای پی‌بردن به ریشه‌های اصلی بیماری، خون را در آزمایشگاه تجزیه

می‌کنند تا ببینند در کدامین قسمت نظم به هم خورده است.

در مسائل فلکی گاه می‌بینیم منجمان خسوف کامل را در فلان ساعت و فلان دقیقه و در فلان نقطهٔ روی زمین از مدت‌ها قبل پیش‌بینی می‌کنند و گروه عظیمی در آن لحظه و در همان نقطه برای رصد کردن خورشید در حال کسوف جمع می‌شوند. اگر نظم دقیق حاکم نبود چگونه این پیش‌بینی ممکن بود. آنها می‌گویند حتی برای هزاران سال بعد هم می‌توانیم پدیده‌های فلکی را پیش‌بینی کنیم.

حال اگر انسان بخواهد در روابط اجتماعی راه بی‌نظمی را پیش گیرد، به یقین وصله‌ای ناهمرنگ در جهان هستی خواهد بود و چنین امر استثنایی و ناهماهنگ با آفرینش محکوم بر فناست.

اما صلاح ذات‌البین که امام علیه‌السلام از پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله نقل فرموده که از نماز و روزه هم بالاتر است دلیل روشنی دارد، زیرا اگر مسألهٔ اصلاح در میان دوستان و رفع کدورت‌ها و زدودن دشمنی‌ها و تبدیل آن به صمیمیت و دوستی نباشد منجر به تشتت و تزلزل میان آنها می‌شود و به تعبیر قرآن به فشل و سستی می‌انجامد.

به همین دلیل اصلاح ذات البین از برترین عبادت‌ها شمرده شده حتی در روایتی به منزلهٔ «جهاد فی سبیل الله» عنوان گردیده که «**جَعَلَ النَّبِیُّ** صلی‌الله‌علیه‌وآله **اَجْرَ الْمُصْلح بَیْنَ النّاسِ کَاَجْرِ الْمُجاهِدِ عِنْدَ النّاسِ**؛ پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله پاداش کسی را که در میان مردم صلح و صفا برقرار سازد، همچون کسی که در راه خدا جهاد می‌کند، قرار داد».[۱]

بی شک جهاد موجب عزّت اسلام است و کسی که میان مردم تفاهم ایجاد می‌کند و جامعهٔ اسلامی را به وحدت و اتّحاد سوق می‌دهد کار او هم موجب

۱. تفسیر ثعلبی، ج ۹، ص ۸۰.

عزت اسلام و مسلمانان است.

امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «**صَدَقَةٌ يُحِبُّهَا اللهُ إِصْلَاحُ بَيْنِ النَّاسِ إِذَا تَفَاسَدُوا وَتَقَارُبُ بَيْنِهِمْ إِذَا تَبَاعَدُوا**؛ بخششی را که خداوند دوست دارد همان اصلاح میان مردم است هنگامی که میان آنها فسادی شود و نزدیک ساختن آنها به یکدیگر است به هنگامی که از هم دور شوند».[۱]

این حدیث از امام صادق علیه السلام معروف است که به مفضل (یکی از یاران امام) دستور داده بود: «**إِذَا رَأَيْتَ بَيْنَ اثْنَيْنِ مِنْ شِيعَتِنَا مُنَازَعَةً فَافْتَدِهَا مِنْ مَالِي**؛ هنگامی که بین دو نفر از پیروان ما مشاجره‌ای ببینی (که مربوط به امور مالی باشد) از مال من بپرداز (و آنها را با هم صلح ده)، لذا در روایتی می‌خوانیم که روزی دو نفر از شیعیان با هم اختلافی داشتند مفضل آنها را به منزل خود دعوت و چهارصد درهم به مدعی پرداخت کرد و نزاع را خاتمه داد سپس به آنها گفت: بدانید این از مال من نبود. از مال امام صادق علیه السلام بود که برای حل این‌گونه مشکلات در اختیار من گذارده است.[۲]

با حدیث دیگری از احادیث فراوانی که در این زمینه وارد شده این بحث را پایان می‌دهیم: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «**أَلا أُخْبِرُكُمْ بِأَفْضَلِ مِنْ دَرَجَةِ الصِّيَامِ وَالصَّلاةِ وَالصَّدَقَةِ؟ إِصْلاحُ ذاتِ الْبَيْنِ فَإِنَّ فَسادَ ذاتِ الْبَيْنِ هِيَ الْحالِقَةُ**؛ آیا به شما خبر بدهم به چیزی که از درجهٔ روزه و نماز و صدقه (و زکات) بالاتر است؟ آن اصلاح ذات‌البین است، زیرا فساد و اختلاف در میان مردم نابوده کننده است».[۳]

مرحوم علّامهٔ مجلسی پس از نقل روایت نبوی که در کلام امام علیه السلام به آن اشاره شده، از امالی شیخ طوسی نقل می‌کند که پس از ذکر این روایت می‌نویسد:

---

۱. کافی، ج ۲، ص ۲۰۹، ح ۱.
۲. همان مدرک، ح ۳ و ۴.
۳. کنزالعمال، ح ۵۴۸۰ و مجموعهٔ ورام، ج ۱، ص ۳۹.

«منظور از «عامّة الصلاة وَالصیام» در اینجا نمازها و روزه‌های مستحب و مندوب است»[۱] گویا این توضیح شیخ طوسی به قرینهٔ روایت معتبری از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله است که فرمود: «هیچ کس بعد از انجام واجبات، عملی بهتر از اصلاح در میان مردم انجام نداده است».[۲]

* * *

۱. بحارالانوار، ج ۷۳، ص ۴۴.
۲. همان مدرک، ص ۴۳.

بخش سوم

اللهَ اللهَ فِي الْأَيْتَامِ، فَلَا تُغِبُّوا أَفْوَاهَهُمْ، وَلَا يَضِيعُوا بِحَضْرَتِكُمْ. وَاللهَ اللهَ فِي جِيرَانِكُمْ، فَإِنَّهُمْ وَصِيَّةُ نَبِيِّكُمْ. مَا زَالَ يُوصِي بِهِمْ حَتَّى ظَنَنَّا أَنَّهُ سَيُوَرِّثُهُمْ وَاللهَ اللهَ فِي الْقُرْآنِ، لَا يَسْبِقُكُمْ بِالْعَمَلِ بِهِ غَيْرُكُمْ. وَاللهَ اللهَ فِي الصَّلَاةِ، فَإِنَّهَا عَمُودُ دِينِكُمْ. وَاللهَ اللهَ فِي بَيْتِ رَبِّكُمْ، لَا تُخَلُّوهُ مَا بَقِيتُمْ، فَإِنَّهُ إِنْ تُرِكَ لَمْ تُنَاظَرُوا. وَاللهَ اللهَ فِي الْجِهَادِ بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ وَأَلْسِنَتِكُمْ فِي سَبِيلِ اللهِ. وَعَلَيْكُمْ بِالتَّوَاصُلِ وَالتَّبَاذُلِ، وَإِيَّاكُمْ وَالتَّدَابُرَ وَالتَّقَاطُعَ. لَا تَتْرُكُوا الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيَ عَنِ الْمُنْكَرِ فَيُوَلَّى عَلَيْكُمْ شِرَارُكُمْ، ثُمَّ تَدْعُونَ فَلَا يُسْتَجَابُ لَكُمْ.

ترجمه

خدا را خدا را، که یتیمان را رعایت کنید، نکند آنها گاهی سیر و گاهی گرسنه بمانند و در حضور شما ضایع شوند. خدا را خدا را، که در مورد همسایگان خود خوش‌رفتاری کنید، چرا که آنان مورد توصیهٔ پیامبر شما هستند و او همواره نسبت به همسایگان سفارش می‌فرمود تا آنجا که ما گمان بردیم به زودی آنها را در ارث شریک خواهد کرد. خدا را خدا را، که عمل به احکام قرآن را فراموش ننمایید، نکند دیگران در عمل به آن بر شما پیشی گیرند. خدا را خدا را، که نماز را برپا دارید، چرا که ستون دین شماست. خدا را خدا را، که خانهٔ پروردگارتان را به فراموشی نسپارید و تا زنده هستید آن را خالی نگذارید، که اگر زیارت خانهٔ خدا ترک شود به شما مهلت داده نخواهد شد (و بلای الهی نازل می‌گردد). خدا را خدا را، که در جهاد با مال و جان و زبان خویش در راه خداوند کوتاهی نکنید،

(و از هر سه وسیله در این راه بهره گیرید) و بر شما لازم است پیوندهای دوستی و محبّت و بذل و بخشش را فراموش نکنید و بر حذر باشید از اینکه به یکدیگر پشت کنید و رابطهٔ خود را با هم قطع نمایید. امر به معروف و نهی از منکر را ترک نکنید که اشرار بر شما مسلّط خواهند شد، سپس هر چه دعا کنید مستجاب نمی‌گردد.

شرح و تفسیر

وصایای مهم امام علیه السلام در بستر شهادت

امام علیه السلام در این بخش از نامه، ده توصیهٔ مهم دربارهٔ مسائل اجتماعی و عبادی و اخلاقی می‌فرماید و در شش مورد، آن را با جملهٔ «الله الله» که دلیل بر نهایت تأکید است آغاز می‌کند: نخست از یتیمان شروع کرده می‌فرماید: «خدا را خدا را، که یتیمان رعایت کنید، نکند آنها گاهی سیر و گاهی گرسنه بمانند و در حضور شما ضایع شوند»؛ (**اللهَ اللهَ فِي الْأَيْتَامِ، فَلَا تُغِبُّوا**[1] **أَفْوَاهَهُمْ، وَلَا يَضِيعُوا بِحَضْرَتِكُمْ**).

دربارهٔ اهتمام به امر یتیمان در قرآن مجید و روایات، تأکیدهای فراوانی شده است که حکایت از سیطرهٔ روح انسان دوستی و حمایت از ضعیفان در احکام اسلامی می‌کند.

در آیهٔ ۹ سورهٔ نساء می‌خوانیم: «﴿**وَلْيَخْشَ الَّذِينَ لَوْ تَرَكُوا مِنْ خَلْفِهِمْ ذُرِّيَّةً ضِعَافاً خَافُوا عَلَيْهِمْ فَلْيَتَّقُوا اللهَ وَلْيَقُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا**﴾؛ کسانی که اگر فرزندان ناتوانی از خود به یادگار بگذارند (از ستم دیگران) به آنان می‌ترسند باید (از ستم دربارهٔ

---

۱. «**تَغُبّوا**» از ریشهٔ «**غَبّ**» بر وزن «**حد**» به معنای عاقبت گرفته شده و این مادّه گاهی بر کارها و اموری که یک در میان انجام می‌شود اطلاق می‌گردد مانند روایت معروفی که از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده که به بعضی از یارانش فرمود: «**زُرْ غِبّاً تَزْدَدْ حُبّاً**؛ همه روز به دیدن من نیا، بلکه یک‌روز در میان باشد تا محبّت شدیدتر شود» (مستدرک‌الوسائل، ج ۱۰، ص ۳۷۴، ح ۱۲۲۱۰).

یتیمان مردم) بترسند و از (مخالفتِ فرمان) خدا بپرهیزند و سخن استوار بگویند (و با یتیمان مردم آن گونه که لازمۀ محبّت است سخن بگویند)».

در آیۀ بعد می‌فرماید: «﴿**إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوٰالَ الْيَتٰامىٰ ظُلْماً إِنَّمٰا يَأْكُلُونَ فِى بُطُونِهِمْ نٰاراً وَسَيَصْلَوْنَ سَعِيراً**﴾؛ کسانی که اموال یتیمان را به ظلم و ستم می‌خورند (در حقیقت) تنها آتش می‌خورند و به‌زودی در شعله‌های آتش (دوزخ) می‌سوزند».

در حدیث معروفی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده است: «**مَنْ مَسَحَ عَلىٰ رَأْسِ يَتِيمٍ كٰانَ لَهُ بِكُلِّ شَعْرَةٍ تَمُرّ عَلىٰ يَدِهِ نُورٌ يَوْمَ الْقِيٰامَةِ**؛ هرکس برای نوازش، دست بر سر یتیمی کشد به تعداد موهایی که دست او از آن می‌گذرد در روز قیامت نور (و حسنه‌ای) خواهد داشت».[۱]

آری! روح یتیمان تشنۀ محبّت است و کاری که محبّت و نوازش با آنها می‌کند هیچ اکرام و احترامی نمی‌کند.

در حدیث مشهور دیگری از آن حضرت نقل شده است که فرمود: «**إِنّ الْيَتِيمَ إِذٰا بَكىٰ اهْتَزَّ لِبُكٰائِهِ عَرْشُ الرَّحْمٰنِ**؛ هنگامی که یتیم گریه می‌کند عرش خدا به سبب آن به لرزه درمی‌آید».[۲]

در ذیل این حدیث آمده است که خداوند به فرشتگانش می‌فرماید: «ای فرشتگان من چه کسی این یتیم را به گریه درآورد؟ فرشتگان عرض می‌کنند: خدایا تو آگاه‌تری. خداوند می‌فرماید: ای ملائکۀ من شما را گواه می‌گیرم هرکس گریۀ او را خاموش و قلبش را خشنود کند من در قیامت او را خشنود خواهم کرد».

در کتاب کافی آمده است که روزی مقدار فراوانی عسل و انجیر از سرزمین

---

۱. مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۵۰۶.
۲. همان مدرک.

هَمدان و حُلوان[1] خدمت امیرمؤمنان علی علیه السلام آورده‌اند. امام علیه السلام به کسانی که از وضع مردم باخبر بودند دستور داد جمعی از یتیمان را حاضر کنند و دستور داد مشک‌های عسل بیاورند و از آن تناول کنند. سپس امام علیه السلام آن عسل‌ها را در میان مردم تقسیم کرد (و خود امام علیه السلام با انگشت مبارکش عسل در دهان یتیمان می‌گذاشت) به حضرت عرض کردند: چرا اجازه نمی‌دهید خودشان عسل را بخورند؟ امام علیه السلام فرمود: «**إنَّ الْإِمَامَ أَبُو الْيَتَامَى وَإِنَّمَا أَلْعَقْتُهُمْ هَذَا بِرِعَايَةِ الْآبَاءِ**؛ امام پدر یتیمان است. من عسل در دهان آنها گذاردم تا همچون پدران با آنها رفتار شود».[2]

جالب اینکه ابوالطفیل (صحابی معروف که از یاران خوب علی علیه السلام بود) می‌گوید: علی علیه السلام را دیدم که یتیمان را دعوت می‌کرد و با دست خود به یتیمان عسل می‌خوراند. یکی از یاران آن حضرت گفت: ای کاش من هم یتیم بودم.[3]

سپس امام علیه السلام در دومین توصیهٔ مؤکّد خود از حق همسایگان سخن می‌گوید و می‌فرماید: «خدا را خدا را، که در مورد همسایگان خود خوش‌رفتاری کنید، چرا که آنان مورد توصیهٔ پیامبر شما هستند و او همواره نسبت به همسایگان سفارش می‌فرمود تا آنجا که ما گمان بردیم به زودی آنها را در ارث شریک خواهد کرد»؛ (**وَاللهَ اللهَ فِي جِيرَانِكُمْ، فَإِنَّهُمْ وَصِيَّةُ نَبِيِّكُمْ. مَا زَالَ يُوصِي بِهِمْ حَتَّى ظَنَنَّا أَنَّهُ سَيُوَرِّثُهُمْ**[4]).

تعبیر به «**إِنَّهُمْ وَصِيَّةُ نَبِيِّكُمْ**؛ آنها وصیت پیامبر شما هستند» یا از باب حذف مضاف است و در اصل این‌گونه بوده است «**فَإِنَّهَا مَحَلُّ وصِيَّةِ نَبِيِّكُمْ**؛ آنها مورد

۱. از شهرهای کردستان عراق.

۲. کافی، ج ۱، ص ۴۰۶، ح ۵.

۳. بحارالانوار، ج ۴۱، ص ۲۹.

۴. «**سَيُوَرِّثُهُمْ**» «ورث» (به صورت ثلاثی مجرد) به معنای ارث بردن است؛ ولی «**ورّث**» به شکل باب تفعیل به معنای ارث دادن یا ارث گذاردن است.

وصیت پیامبر شما هستند» و یا از باب تأکید است که آنها عین وصیتند؛ مانند «زید عدل» که می‌گوییم فلان کس عین عدالت است.

تعبیر به «ظنّ» در جملهٔ «**حَتَّى ظَنَنَّا أَنَّهُ سَيُوَرِّثُهُمْ**؛ تا آنجا که ما گمان بردیم آنها را به زودی در ارث شریک می‌کند» یا برای تأکید بر تکرار سفارش پیامبر به همسایگان است و یا به معنای حقیقی آن است که به راستی ما گمان بردیم آن‌قدر مقام همسایه والاست که ممکن است شبیه خویشاوندان در ارث سهیم باشد.

به هر حال همسایگان در اسلام احترام خاصی دارند بر عکس آنچه امروز در دنیای مادی می‌بینیم که گاه دو نفر بیست سال همسایهٔ یکدیگرند و کاملاً از یکدیگر بی‌خبرند.

فلسفهٔ احترام به همسایه در اسلام روشن است، زیرا اسلام دینی است کاملاً اجتماعی؛ اجتماع خانواده، اجتماع خویشاوندان، اجتماع همسایگان، اجتماع اهل یک شهر و اجتماع یک ملت و هر کدام در اسلام جایگاه مخصوصی دارند و اگر واقعاً همسایگان در فکر یکدیگر باشند و غم‌ها و شادی‌ها را میان خود تقسیم کنند، زندگی بسیار گواراتر خواهد شد و رنج‌ها و دردها و مشکلات، هیچ کس را از پا در نمی‌آورد. امروز این همسایه مشکل دارد و بقیه برای حل مشکل به یاری او برمی‌خیزند، فردا که نوبت همسایهٔ دیگر می‌شود نیز به همین ترتیب.

در حدیث پرمعنایی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌خوانیم که فرمود: «**هَلْ تَدْرُونَ مَا حَقُّ الْجَارِ مَا تَدْرُونَ مِنْ حَقِّ الْجَارِ إِلَّا قَلِيلاً أَلَا لَا يُؤْمِنُ بِاللهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ مَنْ لَا يَأْمَنُ جَارُهُ بَوَائِقَهُ فَإِذَا اسْتَقْرَضَهُ أَنْ يُقْرِضَهُ وَإِذَا أَصَابَهُ خَيْرٌ هَنَّأَهُ وَإِذَا أَصَابَهُ شَرٌّ عَزَّاهُ لَا يَسْتَطِيلُ عَلَيْهِ فِي الْبِنَاءِ يَحْجُبُ عَنْهُ الرِّيحَ إِلَّا بِإِذْنِهِ وَإِذَا اشْتَرَى فَاكِهَةً فَلْيُهْدِ لَهُ فَإِنْ لَمْ يُهْدِ لَهُ فَلْيُدْخِلْهَا سِرّاً وَلَا يُعْطِي صِبْيَانَهُ مِنْهَا شَيْئاً يُغَايِظُونَ صِبْيَانَهُ ثُمَّ قَالَ رَسُولُ اللهِ** صلی الله علیه و آله **الْجِيرَانُ ثَلَاثَةٌ فَمِنْهُمْ مَنْ لَهُ ثَلَاثَةُ حُقُوقٍ حَقُّ الْإِسْلَامِ وَحَقُّ الْجِوَارِ وَحَقُّ الْقَرَابَةِ وَمِنْهُمْ مَنْ لَهُ حَقَّانِ حَقُّ الْإِسْلَامِ وَحَقُّ الْجِوَارِ وَمِنْهُمْ مَنْ لَهُ حَقٌّ وَاحِدٌ الْكَافِرُ**

لَهُ حَقُّ الْجِوارِ؛ آیا می‌دانید حق همسایه چیست؟ (می‌دانم که) حق همسایه را جز به مقدار کم نمی‌دانید. آگاه باشید کسی که همسایگانش از مزاحمت و آزار او در امان نباشند ایمان به خدا و روز قیامت نیاورده است. باید هنگامی که از او وام می‌خواهد به او وام دهد و اگر خیر و خوبی به او برسد تبریک بگوید و اگر مصیبتی به او رسد تسلیت بگوید و خانهٔ خود را در کنار او آن‌قدر بلند نکند که مانع جریان هوا شود مگر به اجازهٔ او و هنگامی که میوه‌ای می‌خرد، هدیه‌ای از آن برای او بفرستد و اگر هدیه‌ای نمی‌فرستد به صورت پنهان میوه را وارد منزل کند و آشکارا چیزی از آن را به دست کودکان خود ندهد که مایهٔ ناراحتی کودکان همسایه شود.

سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: همسایگان سه دسته‌اند بعضی دارای سه حق هستند: حق اسلام و حق همسایگی و حق خویشاوندی و بعضی از آنها دو حق دارند: حق اسلام و حق همسایگی و بعضی تنها یک حق دارند (آری) کافر نیز حق همسایگی دارد».[1]

قرآن مجید نیز در آیهٔ ۳۶ سورهٔ نساء بعد از تأکید بر والدین، خویشاوندان، یتیمان و مستمندان بر مسألهٔ احسان به همسایگان دور و نزدیک تحت عنوان ﴿**وَالْجارِ ذِی الْقُرْبیٰ وَالْجارِ الْجُنُبِ**﴾ تأکید می‌کند.

جالب اینکه در حدیثی از پیغمبر اکرم و امیرمؤمنان و امام باقر علیهم السلام آمده است که حد همسایه چهل منزل از چهار طرف است.[2]

گفتنی است منظور از این روایت این نیست که چهل منزل از چهار طرف با خط مستقیم که مجموعاً ۱۶۰ منزل شود و منازل لابه‌لای آن، هر چند نزدیک باشد همسایه محسوب نشوند، بلکه منظور این است که دایره‌ای به شعاع چهل

---

۱. مستدرک الوسائل، ج ۸، ص ۴۲۴، ح ۱۴.

۲. وسائل الشیعة، ج ۸، ص ۴۹۱ آداب العشره، باب ۹۰ مراجعه شود.

منزل از هر طرف همگی همسایه می‌شوند و می‌دانیم سطح دایره را با ضرب کردن مجذور شعاع در عدد ۳/۱۴ به دست می‌آورند که در اینجا با یک محاسبهٔ ساده، مجموع حدود پنج هزار خانه می‌شود که همه با توجّه به روایت فوق همسایه‌اند. حدود یک شهر بیست هزار نفری.

این سخن را با ذکر داستانی تاریخی پایان می‌دهیم: ابن ابی‌الحدید در شرح نهج‌البلاغهٔ خود نقل می‌کند که شخصی به نام ابو جهم خانهٔ خود را به صد هزار درهم فروخت. هنگامی که مشتری مبلغ را حاضر ساخت به مشتری گفت: این قیمت خانهٔ من است. قیمت همسایهٔ خوب من را هم بده گفت: کدام همسایه؟ تاکنون شنیده‌ای که کسی قیمت همسایه را نیز بگیرد؟ ابو جهم گفت: خانه‌ام را به من باز گردان و پولت را بگیر. من همسایگی کسی را که همیشه در فکر من است به این آسانی رها نمی‌کنم. هرگاه خانه‌نشین شوم احوال من را می‌پرسد و اگر او را ببینم اظهار محبّت می‌کند و اگر به سفر بروم مراقب خانهٔ من است و اگر نزد او بروم مرا به خود نزدیک می‌سازد و اگر حاجتی بخواهم اجابت می‌کند و اگر از او چیزی نخواهم (و نیاز داشته باشم) او اقدام می‌کند و اگر مصیبتی به من برسد تسلیت می‌گوید. این سخن به آن مرد ثروتمند همسایه رسید. صد هزار درهم برای او فرستاد گفت: این قیمت خانهٔ توست بگیر و خانه‌ات را هم نگه دار.[۱]

در سومین توصیه امام علیه السلام سخن از قرآن به میان می‌آورد و می‌فرماید: «خدا را خدا را، که عمل به احکام قرآن را فراموش ننمایید، نکند دیگران در عمل به آن بر شما پیشی گیرند»؛ (**وَاللهَ اللهَ فِي الْقُرْآنِ، لَا يَسْبِقُكُمْ بِالْعَمَلِ بِهِ غَيْرُكُمْ**).

این سخن اشاره به آن است که نکند شما تنها به تلاوت قرآن و قرائت و تجوید آن قناعت کنید و محتوای آن را به فراموشی بسپارید در حالی که بیگانگانِ از اسلام به محتوای آن عمل کنند. مثلاً آنها در ارائهٔ اجناس خود به

۱. شرح نهج‌البلاغهٔ ابن ابی‌الحدید، ج ۱۷، ص ۹.

بازار، صدق و امانت را رعایت کنند؛ ولی شما چنین نباشید و یا آنها به پیمان‌های خود عمل کنند و شما راه پیمان‌شکنی پیش گیرید. آنها در تحصیل علوم مختلف و نظم و انضباط بکوشند و شما بی‌اعتنا باشید و عقب بمانید. همان‌گونه که امروز متأسفانه در بعضی از جوامع انسانی مشاهده می‌کنیم که حتی اجناس تولید شدهٔ در کشور خود را با مارک‌های بیگانگان به بازار می‌فرستند و این بدان مفهوم است که مردم به اجناس کشورهای خارجی اعتماد دارند؛ ولی به اجناس خودشان اعتماد ندارند. آنها پیوسته برای پیشرفت‌های علمی نهایت تلاش وکوشش را دارند در حالی که جمع کثیری از مسلمانان در زمانی که آنها نهضت علمی داشتند گویا در خواب فرو رفته بودند. این امری است بسیار دردناک.

در حدیثی آمده است که زیاد بن لبید نزد پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله بود، حضرت مطلبی فرمود سپس اضافه کرد: این موضوع هنگامی رخ می‌دهد که علم از میان شما برچیده می‌شود. زیاد می‌گوید: گفتیم چگونه علم برچیده می‌شود در حالی که ما قرآن می‌خوانیم و فرزندان و فرزندان فرزندان ما تا روز قیامت قاری قرآن خواهند بود. پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: وای بر تو زیاد. من تو را از افراد با فضیلت مدینه می‌دانستم (این چه سخنی است که می‌گویی؟) آیا یهود و نصارا تورات و انجیل را نمی‌خوانند در حالی که عمل به چیزی از دستورات آن نمی‌کنند. (بترسید از اینکه شما هم به همین سرنوشت گرفتار شوید).[۱]

دربارهٔ اهمّیّت قرآن در خود قرآن و در روایات اسلامی تعبیرات بسیار مهمی وارد شده که فوق تصوّر است و در خطبه‌های نهج‌البلاغه نیز سخنان بسیار بلند و پرمعنایی آمده است که در بحث‌های پیشین گذشت؛ ولی اینجا تنها به ذکر بخشی از خطبهٔ ۱۸۲ که در جلد هفتم از آن بحث کردیم بسنده می‌کنیم و آن اینکه امام امیرالمؤمنین علیه السلام برای از دست رفتن برادران راستینش تأسف می‌خورد

---

۱. بهج الصباغه، ج ۱۱، ص ۸۰.

و آنها را این‌گونه می‌ستاید: «**أَوِّهِ عَلَى إِخْوَانِيَ الَّذِينَ تَلَوُا الْقُرْآنَ فَأَحْكَمُوهُ وَتَدَبَّرُوا الْفَرْضَ فَأَقَامُوهُ أَحْيَوُا السُّنَّةَ وَأَمَاتُوا الْبِدْعَةَ دُعُوا لِلْجِهَادِ فَأَجَابُوا وَوَثِقُوا بِالْقَائِدِ فَاتَّبَعُوهُ**؛ آه کجا رفتند برادران من آنها که قرآن را تلاوت می‌کردند و استوار می‌ساختند. در فرایض قرآن تدبّر می‌کردند و آن رابرپا می‌کردند. سنّت را زنده نگه می‌داشتند و بدعت را می‌میراندند. هنگامی که به سوی جهاد دعوت می‌شدند اجابت می‌کردند و به رهبر خویش اطمینان داشتند و از او پیروی می‌کردند».[۱]

آن‌گاه امام علیه السلام در چهارمین توصیهٔ خود به سراغ نماز می‌رود و برای اهمّیّت آن چنین توصیه می‌کند: «خدا را خدا را، که نماز را برپا دارید، چرا که ستون دین شماست»؛ (**وَاللهَ اللهَ فِي الصَّلَاةِ فَإِنَّهَا عَمُودُ دِينِكُمْ**).

تعبیر «ستون دین» به‌طور گسترده در روایات معصومان علیهم السلام آمده است از جمله پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «**إِنَّ عَمُودَ الدِّينِ الصَّلَاةُ وَهِيَ أَوَّلُ مَا يُنْظَرُ فِيهِ مِنْ عَمَلِ ابْنِ آدَمَ فَإِنْ صَحَّتْ نُظِرَ فِي عَمَلِهِ وَإِنْ لَمْ تَصِحَّ لَمْ يُنْظَرْ فِي بَقِيَّةِ عَمَلِهِ**؛ نماز ستون دین است و آن نخستین چیزی از اعمال انسان است که (در قیامت) به آن نظر می‌شود. اگر نماز صحیح بود به سایر اعمال (خوب او) رسیدگی می‌شود و اگر صحیح نبود به سایر اعمال او توجّه نخواهد شد».[۲]

امام باقر علیه السلام این سخن را به صورت گسترده‌تری بیان فرمود: «**الصَّلَاةُ عَمُودُ الدِّينِ مَثَلُهَا كَمَثَلِ عَمُودِ الْفُسْطَاطِ إِذَا ثَبَتَ الْعَمُودُ ثَبَتَتِ الْأَوْتَادُ وَالْأَطْنَابُ وَإِذَا مَالَ الْعَمُودُ وَانْكَسَرَ لَمْ يَثْبُتْ وَتِدٌ وَلَا طُنُبٌ**؛ نماز ستون دین است مانند ستون خیمه؛ هنگامی که ستون خیمه ثابت و برقرار باشد طناب‌ها و میخ‌ها کارآیی دارند و اگر ستون خیمه کج شود یا بشکند از میخ‌ها و طناب‌ها کاری ساخته نیست».[۳]

---

۱. نهج‌البلاغه، خطبهٔ ۱۸۲.
۲. تهذیب، ج ۲، ص ۲۳۷، ح ۵.
۳. بحارالانوار، ج ۷۹، ص ۲۱۸، ح ۳۶.

دلیل آن این است که نماز، انسان را پیوسته به یاد خدا می‌اندازد و روح تقوا را در انسان زنده می‌کند، لذا او را از فحشا، منکرات و ترک طاعات باز می‌دارد و به این ترتیب خیمهٔ دین برپا می‌ماند؛ اما ترک نماز، انسان را بـه خـدافـرامـوشی می‌کشاند و آن کس که خدا را فراموش کند آلودهٔ هر کار خلافی می‌شود.

آن‌گاه امام علیه‌السلام در پنجمین توصیهٔ خود دربارهٔ زیارت خانهٔ خـدا مـی‌فرماید: «خدا را خدا را، که خانهٔ پروردگارتان را به فراموشی نسپارید و تا زنده هستید آن را خالی نگذارید، که اگر زیارت خانهٔ خدا ترک شود به شما مهلت داده نخواهد شد (و بلای الهی نازل می‌گردد)»؛ (**وَاللّٰهَ اللّٰهَ فِي بَيْتِ رَبِّكُمْ، لَا تُخَلُّوهُ مَا بَقِيتُمْ، فَإِنَّهُ إِنْ تُرِكَ لَمْ تُنَاظَرُوا**).

بعضی از شارحان نهج‌البلاغه «**لَمْ تُنَاظَرُوا**» را اشاره بـه دور مـاندن از نگـاه لطف الهی به جهت بی‌اعتنایی به خانه‌اش یا دور ماندن از نگاه آمیخته با عظمت مردم به سبب ترک وحدت صفوف و ضعف مسلمانان دانسته‌اند در حالی کـه ظاهر این است که منظور از تناظر در اینجا مهلت دادن است. اشاره بـه ایـنکه مهلت الهی برداشته می‌شود و عذاب نازل می‌گردد.[۱]

در حدیثی از امام صادق علیه‌السلام می‌خوانیم که فـرمود: «**لَا يَزَالُ الدِّينُ قَـائِماً مَـا قَامَتِ الْكَعْبَةُ**؛ این دین برپاست تا آن زمانی که کعبه برپا باشد».[۲]

روایات دربارهٔ اهمّیّت حج و زیارت خانهٔ خدا به حـدّی زیـاد است کـه از حوصلهٔ این بحث مختصر بیرون است و با ذکر یکی از آنها این بحث را خاتمه می‌دهیم:

---

۱. مرحوم علّامهٔ مجلسی در بحارالانوار، ج ۴۲، ص ۲۵۱ و جمعی از مترجـمان نـهج‌البـلاغه جـملهٔ بـالا را بـه همان معنا که گفتیم تفسیر کرده‌اند. در مجمع البحرین نیز همین معنا ذکر شده. جمعی دیگـر از بـزرگان مانند مرحوم فیض در وافی و محقّق سبزواری در ذخیرة المعاد و سید احمد عاملی در مناهج الاخیار فی شرح الاستبصار نیز «**لَمْ تُنَاظَرُوا**» را به معنای «**لَمْ تُمَهَّلُوا**» تفسیر کرده‌اند.
۲. کافی، ج ۴، ص ۲۷۱.

یکی از یاران امام صادق علیه السلام می‌گوید: به آن حضرت عرض کردم کسی با من دربارهٔ زیارت خانهٔ خدا مشورت کرد در حالی که (از نظر مالی یا جسمی) ضعیف‌الحال بود من به او گفتم: حج بجا نیاور! امام علیه السلام به من فرمود: «**مَا أَخْلَقَكَ**[1] **أَنْ تَمْرَضَ سَنَةً قَالَ فَمَرِضْتُ سَنَةً**؛ چقدر سزاوار است که (به موجب گفتن این سخن نادرست) یک‌سال بیمار شوی (و همین‌گونه شد) من یک‌سال بیمار شدم».[2]

این جمله نیز از یکی از سیاستمداران انگلیسی به نام گلادستون معروف است که می‌گوید: مادام که مسلمانان قرآن می‌خوانند و طواف خانهٔ خدا می‌کنند و نام محمّد را هر صبح و شام بر مأذنه‌ها بر زبان می‌رانند، نصرانیّت در خطر بزرگی است بر شما باد که قرآن را بسوزانید و کعبه را ویران کنید و نام محمّد را از اذان محو سازید.

سپس در ششمین توصیهٔ مهم خود می‌فرماید: «خدا را خدا را که در جهاد با مال و جان و زبان خویش در راه خداوند کوتاهی نکنید (و از هر سه وسیله در این راه بهره گیرید)»؛ (**وَاللّٰهَ اللّٰهَ فِي الْجِهَادِ بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ وَأَلْسِنَتِكُمْ فِي سَبِيلِ اللّٰهِ**).

منظور از جهاد با انفس همان حضور در میدان‌های جنگ برای حفظ اسلام وکشورهای اسلامی در مقابل دشمنان است و جهاد به اموال کمک‌های مالی است که برای بسیج لشکر اسلام در زمان‌های گذشته می‌شد و امروز هم تمام کمک‌هایی که در مسائل مختلف فرهنگی و اجتماعی و اقتصادی برای حفظ اسلام و مسلمانان می‌شود مشمول آن است. جهاد به زبان نیز همان دفاع‌های منطقی و تبلیغات مستمر برای پیشرفت اسلام است و امروز استفاده از تمام رسانه‌های ارتباط جمعی را در بر می‌گیرد.

---

۱. در بعضی از نسخ وسائل «**مٰا أَخْلَفَکَ**» نقل شده است.
۲. کافی، ج ۴، ص ۲۷۱، ح ۱.

جهاد قانونی عمومی در عالم آفرینش است، زیرا تمام موجودات زنده اعم از گیاهان، انواع حیوانات و جانداران به‌وسیلهٔ جهاد، موانع را از سر راه خود برمی‌دارند تا بتوانند به حیات مطلوب ادامه دهند.

در خلقت این جهان هر موجودی معمولاً آفتی دارد که اگر با آن آفت مبارزه نکند نابود می‌شود و یا از پیشرفت باز می‌ماند.

ریشه‌های درختان برای به‌دست آوردن آب و غذا در اعماق زمین دائما در حرکتند و هرگاه به مانعی مانند سنگی برسند یا آن را در هم می‌شکنند و یا آن را دور زده به پیشروی خود ادامه می‌دهند و گاه می‌بینیم ریشه‌های لطیف گیاهان مانند مته‌های فولادی موانع را سوراخ می‌کنند.

راه دور نرویم بدن ما در تمام طول شبانه‌روز در حال جهاد است، زیرا میکروب‌ها از چهار طریق؛ آب، هوا، غذا و پوست بدن (آنجایی که خراشی بردارد) هجوم می‌آورند اگر نیروی دفاعی تن و گلبول‌های سفید خون با آنها به پیکار برنخیزند ممکن است در یک روز انواع بیماری‌ها دامن ما را بگیرد اما این جهاد خاموش و پر دامنه است که سلامتی ما را حفظ می‌کند.

جوامعی که جهاد را ترک کنند نیز در مدت کوتاهی یا نابود می‌شوند و یا به ضعف و ذلت کشیده خواهند شد.

در حدیثی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌خوانیم: «**مَنْ تَرَكَ الْجِهَادَ أَلْبَسَهُ اللهُ ذُلًّا وَفَقْراً فِي مَعِيشَتِهِ وَمَحْقاً فِي دِينِهِ**؛ آنها که جهاد را ترک گویند خداوند لباس ذلت بر اندامشان می‌پوشاند و فقر و احتیاج بر زندگی آنها حاکم می‌شود و دینشان را به‌تدریج از بین می‌برد» سپس می‌افزاید: «**إِنَّ اللهَ أَعَزَّ أُمَّتِي بِسَنَابِكِ خَيْلِهَا وَمَرَاكِزِ رِمَاحِهَا**؛ خداوند امت مرا به‌وسیلهٔ سم ستورانش (که به سوی میدان جهاد پیش می‌روند) و به‌وسیلهٔ پیکان نیزه‌هایش (در برابر دشمن) عزت می‌بخشد».[1]

---

۱. تهذیب الاحکام، ج ۶، ص ۱۲۳، ح ۸.

در حدیث دیگری از امیرمؤمنان علی علیه السلام می‌خوانیم: «**وَاللهِ مَا صَلَحَتْ دُنْیَا وَلَا دِینٌ إِلَّا بِهِ (بالجهاد)**؛ به خدا سوگند هیچ دنیا و دینی جز با جهاد اصلاح نشد».[۱]

دربارۀ اهمّیّت جهاد در بحث‌های پیشین از جمله ذیل خطبۀ ۲۷ در جلد دوم در همین کتاب بحث‌های فراوانی داشته‌ایم.

سپس در ادامۀ سخن به چهار امر مهم دیگر توصیه می‌کند نخست در بیان امر اوّل و دوم می‌فرماید: «و بر شما لازم است پیوندهای دوستی و محبّت و بذل و بخشش را فراموش نکنید»؛ (**وَعَلَيْكُمْ بِالتَّوَاصُلِ وَالتَّبَاذُلِ**).

آن‌گاه در سومین و چهارمین توصیه می‌افزاید: «و بر حذر باشید از اینکه به یکدیگر پشت کنید و رابطۀ خود را با هم قطع نمایید»؛ (**وَإِيَّاكُمْ وَالتَّدَابُرَ وَالتَّقَاطُعَ**).

«تواصل» از ریشۀ «وصل»، هرگونه ارتباط و پیوند معنوی و مادی و عقلانی و عاطفی را شامل می‌شود و «تباذل» از ریشۀ بذل از قبیل ذکر خاص بعد از عام است، زیرا یکی از طرق پیوند افراد جامعه با یکدیگر بذل کمک‌های مادی به افرادی است که به هر دلیل نیازمند شده‌اند.

«تدابر» از ریشۀ «دبر» (بر وزن عبد) به معنای پشت کردن به هم و قهر کردن و دشمنی با یکدیگر نمودن و «تقاطع» به معنای هرگونه قطع رابطه است. و این دو واژه به عکس دو واژۀ اوّل از قبیل ذکر خاص بعد از عام است، زیرا تدابر به معنای جدایی کامل است و تقاطع هر نوع قطع پیوند را شامل می‌شود.

مسألۀ پیوندهای دوستی و محبّت که گاه با زبان و از طریق ملاقات و امثال آن انجام می‌شود در اسلام بسیار مهم است همان‌گونه که بی محبتی‌ها و جدایی‌ها و قطع پیوندها منفور است. احادیث بسیاری در نکوهش هجران و جدایی در منابع معتبر روایی ما آمده که گاه پشت انسان را می‌لرزاند.

---

۱. کافی، ج ۵، ص ۸، ح ۱۱.

در حدیثی که مرحوم کلینی در کتاب کافی از امام صادق علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرده است می‌خوانیم: «**أَيُّمَا مُسْلِمَيْنِ تَهَاجَرَا فَمَكَثَا ثَلَاثاً لَا يَصْطَلِحَانِ إِلَّا كَانَا خَارِجَيْنِ مِنَ الْإِسْلَامِ وَلَمْ يَكُنْ بَيْنَهُمَا وَلَايَةٌ فَأَيُّهُمَا سَبَقَ إِلَى كَلَامِ أَخِيهِ كَانَ السَّابِقَ إِلَى الْجَنَّةِ يَوْمَ الْحِسَابِ**؛ هرگاه دو مسلمان از هم قهر کنند و سه روز بگذرد و آشتی نکنند اگر در آن حال از دنیا بروند خارج از اسلام خواهند بود و ولایت و پیوند اخوت اسلامی در میان آنها قطع می‌شود و به هنگام آشتی کردن هر کدام پیشی گیرد او در قیامت برای رفتن به بهشت پیشی خواهد گرفت».[1]

در همان کتاب از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم: «**لَا يَزَالُ إِبْلِيسُ فَرِحاً مَا اهْتَجَرَ الْمُسْلِمَانِ فَإِذَا الْتَقَيَا اصْطَكَّتْ رُكْبَتَاهُ وَتَخَلَّعَتْ أَوْصَالُهُ وَنَادَى يَا وَيْلَهُ مَا لَقِيَ مِنَ الثُّبُورُ**؛ هنگامی که دو مسلمان از هم قهر کنند ابلیس پیوسته شادی می‌کند؛ ولی هنگامی که با هم آشتی کنند زانوهای خود را به هم می‌کوبد و پیوندهای جسمی او (گویا) از هم جدا می‌شود و فریاد می‌زند: وای بر من از این مصیبتی که دامنم را گرفت».[2]

حتی در آنجا نیز که کسی خودش را مظلوم و طرف مقابل را ظالم بداند باید برای برقراری آشتی و از میان رفتن مظالم تلاش کند، چنانکه در حدیث دیگری در کتاب کافی آمده است که امام صادق علیه السلام فرمود: «**لَا يَفْتَرِقُ رَجُلَانِ عَلَى الْهِجْرَانِ إِلَّا اسْتَوْجَبَ أَحَدُهُمَا الْبَرَاءَةَ وَاللَّعْنَةَ وَرُبَّمَا اسْتَحَقَّ ذَلِكَ كِلَاهُمَا فَقَالَ لَهُ مُعَتِّبٌ جَعَلَنِيَ اللهُ فِدَاكَ هَذَا الظَّالِمُ فَمَا بَالُ الْمَظْلُومِ قَالَ لِأَنَّهُ لَا يَدْعُو أَخَاهُ إِلَى صِلَتِه**؛ هر گاه دو نفر با هم قهر کنند یکی از آن دو مستحق لعن است و ای بسا هر دو مستحق باشند، راوی از امام علیه السلام سؤال می‌کند: فدایت شوم ظالم باید مستحق لعن باشد مظلوم چرا؟ فرمود: به سبب آن است که برادرش را به آشتی (معقولانه) دعوت

۱. کافی، ج ۲، ص ۳۴۵، ح ۵.
۲. همان مدرک، ص ۳۴۶، ح ۷.

نمی‌کند».[۱]

اشاره به اینکه باید به صورت منطقی و مسالمت‌آمیز مشکل خود را با یکدیگر حل کنند.

سرانجام امام علیه السلام در نهمین و دهمین وصیّت پر بار خود می‌فرماید: «امر به معروف و نهی از منکر را ترک نکنید که اشرار بر شما مسلّط خواهند شد سپس هر چه دعا کنید مستجاب نمی‌گردد»؛ (**لَا تَتْرُكُوا الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيَ عَنِ الْمُنْكَرِ فَيُوَلَّى عَلَيْكُمْ شِرَارُكُمْ، ثُمَّ تَدْعُونَ فَلَا يُسْتَجَابُ لَكُمْ**).

آیا در میان حاکمیت اشرار و ترک امر به معروف و نهی از منکر تنها یک رابطهٔ معنوی و مجازات الهی است و یا رابطهٔ ظاهری هم وجود دارد؟

به نظر می‌رسد که پیوند اینها با یکدیگر به صورت منطقی قابل اثبات است، چرا که یکی از مصادیق مهم امر به معروف و نهی از منکر اقدام به این دو در برابر حاکمان وقت است که اگر خلافی مرتکب شوند عامّهٔ مردم به آنها تذکّر دهند و اگر معروفی را ترک کنند از آنها مطالبه نمایند. اگر این دو ترک شود و حاکمان هیچ‌گونه مانع و اعتراضی در برابر خود نبینند جسور می‌شوند و اشرار بر جامعهٔ اسلامی مسلّط می‌گردند.

امّا چرا دعاها برای رفع شر حاکمان شرور مستجاب نمی‌شود؟ برای اینکه در روایات اسلامی آمده آنجا که مصیبت به‌واسطهٔ سوء اختیار خود انسان و کوتاهی او باشد، دعا برای رفع آن مستجاب نمی‌گردد و به آنها گفته می‌شود: این نتیجهٔ اعمال خود شماست چرا چنین کردید که به چنان عاقبت بدی گرفتار شوید؟

جالب این است که از امام علی بن موسی الرضا علیهما السلام نقل شده حتی اگر نیکان هم در چنین شرایطی دعا کنند دعای آنها مستجاب نخواهد شد: (**فَيَدْعُو خِيَارُكُمْ فَلَا يُسْتَجَابُ لَهُمْ**).[۲]

---

۱. کافی، ج ۲، ص ۳۴۴، ح ۱.
۲. همان مدرک، ج ۵، ص ۵۶، ح ۳.

نکته

اهمّیّت امر به معروف و نهی از منکر

دربارهٔ اهمّیّت امر به معروف و نهی از منکر بحث‌های گسترده‌ای در آیات قرآن مجید و روایات وارد شده است که در اینجا تنها به دو روایت قناعت می‌کنیم:

در حدیثی از امام باقر علیه السلام می‌خوانیم: «**إِنَّ الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيَ عَنِ الْمُنْكَرِ سَبِيلُ الْأَنْبِيَاءِ وَمِنْهَاجُ الصُّلَحَاءِ فَرِيضَةٌ عَظِيمَةٌ بِهَا تُقَامُ الْفَرَائِضُ وَتَأْمَنُ الْمَذَاهِبُ وَتَحِلُّ الْمَكَاسِبُ وَتُرَدُّ الْمَظَالِمُ وَتُعْمَرُ الْأَرْضُ وَيُنْتَصَفُ مِنَ الْأَعْدَاءِ وَيَسْتَقِيمُ الْأَمْرُ**؛ امر به معروف و نهی از منکر راه انبیا و طریقهٔ صالحان است فریضهٔ بزرگی است که با آن سایر فرایض برپا می‌گردد جادّه‌ها امن و امان و کسب‌ها حلال می‌شود، حقوق غصب شده به صاحبانش بازگردانده شده و زمین‌ها آباد می‌گردد و از دشمنان انتقام گرفته خواهد شد و تمام امور سامان می‌یابد».[1]

در ذیل همین حدیث آمده است که خداوند عزّوجل به شعیب پیامبر صلی الله علیه و آله وحی فرستاد که من صد هزار نفر از قوم تو را کیفر خواهم داد؛ چهل هزار نفر از اشرار و شصت هزار نفر از اخیار! شعیب عرضه داشت: پروردگارا اشرار به جای خود، اخیار چرا؟ خداوند عزّوجل به او وحی فرستاد: «**دَاهَنُوا أَهْلَ الْمَعَاصِي وَلَمْ يَغْضَبُوا لِغَضَبِي**؛ با گنهکاران راه سازش و بی‌تفاوتی پیش گرفتند و هرگز به جهت خشم من خشمگین نشدند».[2]

در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم: «**الْأَمْرُ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيُ عَنِ الْمُنْكَرِ خَلْقَانِ مِنْ خَلْقِ اللهِ فَمَنْ نَصَرَهُمَا أَعَزَّهُ اللهُ وَمَنْ خَذَلَهُمَا خَذَلَهُ اللهُ**؛ امر به معروف و نهی از منکر دو مخلوق (برجسته) از مخلوقان خدایند هرکس این دو

---

۱. کافی، ج ۵، ص ۵۵، ح ۱.

۲. همان مدرک.

را یاری کند خدا به او عزّت می‌بخشد و هرکس دست از یاری این دو بردارد خدا او را مخذول می‌کند».[۱]

تعبیر به مخلوق در واقع نوعی تشبیه است. این احتمال نیز وجود دارد که خُلق به معنای خصلت باشد، ولی به قرینۀ ذیل حدیث این احتمال بعید به نظر می‌رسد.

در هر حال مسألۀ امر به معروف و نهی از منکر از اموری است که هم خداوند متعال به‌وسیلۀ انبیا و اولیایش آن را انجام می‌دهد و هم انبیای الهی و اوصیای آنها و هم تمام مردم به آن مأمورند.

در پایان این بخش از وصیت‌نامه باید با صراحت اعتراف کرد که دستورات ده‌گانۀ فوق چنانچه در زندگی مسلمانان پیاده شود هم دنیای آنها تأمین می‌گردد و با عزّت و قدرت و سربلندی خواهند زیست و هم آخرت آنها قرین سعادت و خوشبختی خواهد بود و از شخصیتی مانند امیرمؤمنان علیه السلام جز این انتظار نمی‌رود که در بستر شهادتش برنامۀ سعادت دنیا و آخرت را در وصیت‌نامۀ کوتاهش بیان فرماید.

* * *

---

۱. کافی، ج ۵، ص ۵۹، ح ۱۱.

بخش چهارم

ثُمَّ قَالَ:

يَا بَنِي عَبْدِ الْمُطَّلِبِ، لَا أُلْفِيَنَّكُمْ تَخُوضُونَ دِمَاءَ الْمُسْلِمِينَ خَوْضاً، تَقُولُونَ: «قُتِلَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ». أَلَا لَا تَقْتُلُنَّ بِي إِلَّا قَاتِلِي. انْظُرُوا إِذَا أَنَا مِتُّ مِنْ ضَرْبَتِهِ هَذِهِ، فَاضْرِبُوهُ ضَرْبَةً بِضَرْبَةٍ، وَلَا تُمَثِّلُوا بِالرَّجُلِ، فَإِنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللهِ صلی الله علیه و آله يَقُولُ: «إِيَّاكُمْ وَالْمُثْلَةَ وَلَوْ بِالْكَلْبِ الْعَقُورِ».

ترجمه

سپس (امام علیه السلام) فرمود:

ای فرزندان عبدالمطلب! نکند بعد از شهادتم (به بهانهٔ قتل من) در خون مسلمانان فرو روید و بگویید: امیرمؤمنان کشته شد. آگاه باشید جز قاتل من را به‌سبب قتل من نکشید. (درست) بنگرید هرگاه من از این ضربت از دنیا چشم پوشیدم، او را تنها یک ضربت بزنید تا یک ضربت در برابر یک ضربت باشد. و او را مثله نکنید (گوش و بینی و اعضای او را جدا نسازید) که من از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می‌فرمود: «از مثله کردن بپرهیزید، هرچند نسبت به سگ گزنده باشد!».

شرح و تفسیر

سفارش اکید امام علیه السلام دربارهٔ قاتلش!

امام علیه السلام در بخش آخر این نامه، روی سخن را به خویشاوندان خود از فرزندان عبدالمطلب کرده سه دستور مهم دربارهٔ سرنوشت قاتل خود به آنها

می‌دهد که نشانهٔ عظمت فوق‌العادهٔ امام و سعهٔ صدر آن حضرت است.

نخست می‌فرماید: «ای فرزندان عبدالمطلب! نکند بعد از شهادتم (به بهانهٔ قتل من) در خون مسلمانان فرو روید و بگویید: امیرمؤمنان کشته شد. آگاه باشید جز قاتل من را به‌سبب قتل من نکشید»؛ (**ثُمَّ قَالَ: يَا بَنِي عَبْدِالْمُطَّلِبِ، لَا أُلْفِيَنَّكُمْ[1] تَخُوضُونَ[2] دِمَاءَ الْمُسْلِمِينَ خَوْضاً، تَقُولُونَ: «قُتِلَ أَمِيرُالْمُؤْمِنِينَ». أَلَا لَا تَقْتُلُنَّ بِي إِلَّا قَاتِلِي**).

این قضیه در طول تاریخ بسیار اتفاق افتاده است که وقتی شخص بزرگی یا پادشاه و سلطانی کشته می‌شود گروهی از روی تعصب به کشتار وسیعی دست می‌زنند و گروه دیگری نیز فرصت را غنیمت شمرده و به تسویه حساب‌های شخصی می‌پردازند و مخالفان خود را به این بهانه به قتل می‌رسانند. همان‌گونه که در تاریخ وارد شده است به بهانهٔ قتل عمر به دست ابولؤلؤ، بازماندگان و دوستان او جمعی را به قتل رساندند. همچنین هنگامی که مصعب، برادر عبید الله بن زیاد را کشت، عبیدالله نذر کرد یکصد نفر از قریش را به قتل برساند. هشتاد نفر را به قتل رساند سپس با خبر شد که مصعب کشته شده و سر او را برای عبد الملک برده‌اند. در این هنگام آرام گرفت؛[3] ولی امام علیه السلام با پیش‌بینی حکیمانه‌اش جلو این کار را گرفت به همین دلیل بعد از شهادت آن حضرت تسویه حساب‌های شخصی به نام مبارک آن حضرت صورت نگرفت و ناامنی‌هایی که در این‌گونه موارد پیش می‌آید، پیش نیامد.

آن‌گاه در ادامهٔ این سخن امام علیه السلام دستور دوم خود را صادر کرده می‌فرماید:

---

۱. «**أُلْفِيَنَّكُمْ**» از ریشهٔ «**لَفْو**» بر وزن «**لهو**» در اصل به معنای جدا ساختن مانند جدا کردن گوشت از استخوان است و الفاء به معنای یافتن ناگهانی است.

۲. «**تَخُوضُونَ**» از ریشهٔ «**خَوْض**» در اصل به معنای فرو رفتن در آب است سپس به ورود عمیق در هر چیزی حتی در مباحث علمی اطلاق شده است.

۳. رجوع شود به شرح نهج البلاغهٔ علّامهٔ تستری، ج ۱۱، ص ۸۷.

«(درست) بنگرید هرگاه من از این ضربت از دنیا چشم پوشیدم، او را تنها یک ضربت بزنید تا یک ضربت در برابر یک ضربت باشد»؛ (**انْظُرُوا إِذَا أَنَا مِتُّ مِنْ ضَرْبَتِهِ هَذِهِ، فَاضْرِبُوهُ ضَرْبَةً بِضَرْبَةٍ**).

جالب این است که امامعليه‌السلام عدالت را دربارهٔ قاتل خودش حتی در کیفیت قصاص توصیه می‌کند. مبادا ناراحتی‌های شدید شیعیانش سبب شود او را به طرز غیر عادلانه‌ای قصاص کنند.

حتی درنامهٔ ۲۳ خواندیم که امامعليه‌السلام می‌فرماید: «**إِنْ أَبْقَ فَأَنَا وَلِيُّ دَمِي وَإِنْ أَفْنَ فَالْفَنَاءُ مِيعَادِي وَإِنْ أَعْفُ فَالْعَفْوُ لِي قُرْبَةٌ وَهُوَ لَكُمْ حَسَنَةٌ فَاعْفُوا أَلَا تُحِبُّونَ أَنْ يَغْفِرَ اللّٰهُ لَكُمْ**؛ اگر زنده بمانم، ولیّ خون خویشم (و می‌توانم قصاص یا عفو کنم) و اگر از دنیا چشم بپوشم فنا (در دنیا) میعاد و قرارگاه من است و اگر عفو کنم، عفو برای من موجب قرب به خداست و برای شما (در صورتی که از میان شما بروم) حسنه و نیکی در نزد خداوند است، بنابراین عفو کنید آیا دوست ندارید خدا شما را بیامرزد».

از این عبارت استشمام می‌شود که امامعليه‌السلام حتی مایل بود قاتلش عفو شود؛ ولی به یقین شرایط آن محیط هرگز آمادهٔ پذیرش این عفو نبود و لذا امامعليه‌السلام در اینجا به حدّاقل امر قصاص توصیه می‌فرماید.

قابل توجّه اینکه در تاریخ طبری و همچنین در کامل ابن اثیر آمده است که قاتل علیعليه‌السلام، عبدالرحمان بن ملجم پیش از آنکه مولا به شهادت برسد گفت: من چهل روز شمشیر خود را تیز کردم و از خدا خواستم که بدترین خلقش با آن به قتل برسد. امامعليه‌السلام فرمود: (درست گفتی) تو را که بدترین خلق خدا هستی با شمشیر خودت قصاص خواهند کرد».[۱]

سپس امامعليه‌السلام در سومین و آخرین توصیهٔ خود می‌فرماید: «و او را مثله نکنید

۱. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۱۱۱؛ کامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۳۹۰.

(گوش و بینی و اعضای او را جدا نسازید) که من از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم می‌فرمود: از مثله کردن بپرهیزید، هرچند نسبت به سگ گزنده باشد!»؛ (**وَلَا تُمَثِّلُوا[1] بِالرَّجُلِ، فَإِنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللهِ صلی الله علیه و آله يَقُولُ: «إِيَّاكُمْ وَالْمُثْلَةَ وَلَوْ بِالْكَلْبِ الْعَقُورِ[2]»**).

مثله کردن به عنوان انتقامی غیر انسانی در جاهلیت عرب معمول بود و به همین دلیل اعراب جاهلی هنگامی که در جنگ احد حمزه عموی پیامبر را شهید کردند گوش و بینی آن بزرگوار را بریدند و به این هم قناعت نکردند، بلکه پهلوی او را شکافته جگر او را بیرون کشیدند. معروف است که پیامبر پس از مشاهدهٔ این منظره فرمود: اگر خداوند مرا بر قریش پیروز کند با سی نفر (یا هفتاد نفر) از آنها همین گونه رفتار می‌کنم. اینجا بود که آیهٔ شریفه نازل شد: «﴿**وَإِنْ عاقَبْتُمْ فَعاقِبُوا بِمِثْلِ ما عُوقِبْتُمْ بِهِ وَلَئِنْ صَبَرْتُمْ لَهُوَ خَيْرٌ لِلصَّابِرِينَ**﴾؛ و هرگاه خواستید مجازات کنید، تنها همان‌گونه که به شما تعدّی شده کیفر دهید؛ و اگر شکیبایی کنید، این کار برای شکیبایان بهتر است».[3] در این هنگام پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله عرضه داشت خداوندا صبر می‌کنم صبر می‌کنم (و انتقام نمی‌گیرم)».[4]

می‌دانیم پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله پس از فتح مکّه کاملاً قدرت داشت که به شدیدترین وجهی از آن جنایتکاران انتقام بگیرد؛ ولی همه را مشمول عفو و رحمت گستردهٔ خود قرار داد.

اضافه بر این در حدیثی از یکی از صحابه آمده است که می‌گوید: «**مَا خَطَبَنَا**

---

۱. «**تُمَثِّلُوا**» از ریشهٔ «**مَثْل**» بر وزن «**اصل**» به معنای بریدن و جدا کردن اعضای بدن کسی و عقوبت نمودن آمده است.

۲. «**عقور**» به معنای درنده و گزنده، صیغهٔ مبالغه از ریشهٔ «**عقر**» بر وزن «**عقد**» به معنای مجروح ساختن و زخمی نمودن است. این واژه غالباً در مورد سگ به کار می‌رود ولی گاه به حیوانات دیگر نیز اطلاق می‌شود.

۳. نحل، آیهٔ ۱۲۶.

۴. تفسیر نمونه، ج ۱۱، ذیل آیهٔ ۱۲۶ سورهٔ نحل.

رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وآله **خُطْبَةً أَبَداً إِلَّا أَمَرَنَا فِيهَا بِالصَّدَقَةِ وَنَهَانَا عَنِ الْمُثْلَةِ**؛ رسول خدا هرگز خطبه‌ای برای ما (در مسیر میدان جهاد) ایراد نفرمود مگر اینکه در آن به صدقه دستور داد و از مثله کردن نهی نمود».[1]

* * *

۱. بحارالانوار، ج ۱۰۱، ص ۲۱۶، ح ۴.